



امام زمان ^{عجل الله تعالی فرجه الشریف} را بهتر بشناسیم

حاج حسین خوش لاجه

امام زمان را بهتر بشناسیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیکم ورحمة الله
و بركاته

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) کفواً احد است.
حضرت زهرا (علیها السلام) کفواً خلقت است. به
اولیای امور کار نداشته باشید. بر عمر و ابابکر لعنت
کنید.

این خلقت را می بینید، نتیجه تمام این خلقت، این
کتاب هاست. به تمام آیات قرآن، راست می گویم؛ هیچ

کجا خبری نیست! این حرف‌ها از حنجره آن کسی درمی‌آید که امام زمان (عجل‌الله فرجه) به او درس گفته؛ به چه کسی درس گفته که می‌روید دنبالش؟! کجا می‌روید در این مجلس‌ها؟! پس تا می‌توانید دنبال کسی بروید! دنبال عقاید خودتان بروید! عقایدتان وصل به این کتاب‌هاست؛ این کتاب‌ها هم وصل به امام زمان (عجل‌الله فرجه) است.

حقیقت امام زمان (عجل‌الله فرجه) مانند حقیقت خداست، هیچ‌کس توانایی درک حقیقت امام زمان (عجل‌الله فرجه) را ندارد، مگر این که خدای تبارک و تعالی درک آن را بدهد؛ به متقی داده‌اند، قدری از آن را برای ما افشا می‌کند.

شما باید حقیقت امام زمان (عجل الله فرجه) را از هر چیزی بالاتر بدانید؛ آن وقت دیگر نگاه غیر امر نمی کنید. وقتی که امام زمان (عجل الله فرجه) را ببخواهید، چیز دیگری را نمی خواهید، اصلاً جای دیگری را نمی توانید نگاه کنید. امام زمان (عجل الله فرجه) قبله است، ما باید دائم نگاهمان به قبله باشد، او هم نگاهش به شماست. وقتی امام زمان (عجل الله فرجه) را خواستید، با او محشور می شوید.

امام زمان (عجل الله فرجه) می فرماید: ظهور مرا ببخواهید! کمکم کنید که من بیایم. می دانید آن موقع چه جور است؟ آن موقع افتتاح می شود؛ ظهور، افتتاح است. ببین مثلاً شما کارگاهی می سازی، هنوز افتتاح

نشده، می خواهی افتتاح کنی، یعنی خدا به امام زمان (عجل الله فرجه) اجازه می دهد که بیاید و افتتاح کند. چه چیزی را افتتاح کند؟ امر را، ولایت را، زندگی را. ما که زندگی نداریم؛ آن موقع زندگی افتتاح می شود. خدایا! قلب مبارک این رفقای مرا با قلب امام زمان (عجل الله فرجه) هماهنگ کن!

ائمه طاهرین (علیهم السلام) حواسشان پیش امام زمان (عجل الله فرجه) است، پیش رجعت است؛ از امام صادق (علیه السلام) سؤال می کنند: شما باید آن منتقم آل محمد؟ حضرت می فرماید: من هم منتظرم، پس رفقا! ما باید طرفدار امام زمان (عجل الله فرجه) باشیم. وقتی طرفدار امام زمان (عجل الله فرجه) شدی، امام زمان

(عجل الله فرجه) شما را تهیه خودش قرار می دهد، اما وقتی امام زمان (عجل الله فرجه) آمد، بروی دنبالش. اگر رفتی دنبالش، خوب است؛ اگر نرفتی، منافق هستی. دوست دارم شما هم طرفدار امام زمان (عجل الله فرجه) باشید! بروید دنبال امام زمان (عجل الله فرجه)! تمام ائمه طاهرین (علیهم السلام) می روند پیش امام زمان (عجل الله فرجه)، آن هایی هم که در فکر رجعتند و از دنیا رفته اند، زنده می شوند، این ها طرفدار امام زمان (عجل الله فرجه) هستند.

ائمه طاهرین (علیهم السلام) همه شان نور واحدند، اما دو نفر از آن ها نابغه اند: یکی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، یکی هم امام زمان (عجل الله فرجه)؛ خدا

می‌گوید: اگر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را قبول نداشته باشی، عبادت انس و جن کنی به رو در آتش جهنم می‌اندازمت، ما نداریم توی ائمه طاهرین (علیهم السلام) که این را بگوید؛ اما راجع به امام زمان (عجل الله فرجه) عین امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌گوید: اگر امام زمانت را قبول نداشته باشی و او را شناسی؛ به مرگ جاهلیت می‌میری. خوشحالی من این است که شما رفقا ذخیره امام زمان (عجل الله فرجه) هستید، طرفدار امام زمان (عجل الله فرجه) و سخی هستید.

وجود مبارک آقا امام زمان (عجل الله فرجه) مانند امیرالمؤمنین (علیه السلام) در تمام خلقت هست،

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) «وجه الله» است، «کفواً احد» است. یک جایی که باید ظاهر شود، می شود. یک جایی که نباید ظاهر شود، نمی شود. علی (علیه السلام) یعنی این!

وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کعبه ظاهر شد، خدا یک مقداری پرده را از روی ولایت کنار زد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را افشا کرد، تمام ملائکه آسمان ضجه کردند و گفتند: ای خداجان! ما به نور ولایت خلق شده ایم، هر کداممان در هفت آسمان هستیم و داریم امر تو را اطاعت می کنیم، مگر می توانیم در زمین برویم و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را زیارت کنیم؟! می خواهیم آن ثواب را ببریم و به شیعیان علی

(علیه السلام) بدهیم. فوراً از جانب خدا ندا نازل شد: هر آسمانی یک بیت المعمور داشته باشد، در هفت آسمان، هفت علی (علیه السلام) است. همان طور که مردم در زمین، دور زایشگاه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می گردند، ملائکه هم در آسمان دور بیت المعمور طواف می کنند و با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بیتوته می کنند.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در دنیا ظاهر شد، نه این که متولد شود، آقا امام زمان (عجل الله فرجه) هم همین طور است. عمه امام زمان (عجل الله فرجه)، خانه امام حسن عسکری (علیه السلام) آمد؛ امام به او فرمود: امشب خانه ما بمان! خداوند می خواهد فرزندی به ما

عطا کند. گفت: آقا جان! از چه کسی؟ حضرت فرمود: از نرگس! گفت: اثر حمل به نرگس نیست. ببین حکیمه خاتون با این که عمه امام است، خلق است. امام فرمود: مانند مادر موسی می ماند. چرا می گوید مادر موسی؟ چون که موسی را می خواستند بکشند، چقدر فرعون شکم زن ها را پاره کرد! حالا امام زمان (عجل الله فرجه) را می خواهند بکشند، خدا کاری کرده که اثر حمل به نرگس نیست.

ایشان شب را در خانه امام ماند، نصف شب دید خبری نشد، انگار دیر شد! تا آمد فکر کند؛ ببین امام در قلب دارد کار می کند! امام حسن عسکری (علیه السلام) فرمود: عمه جان! فکر نکن! الآن آن حمل ظاهر می شود.

یک قدری از شب گذشت، حکیمه خاتون خودش نقل می‌کند: من پیش نرگس بودم، یک وقت دیدم انگار دیواری بین من و نرگس کشیده شد، من دیگر او را نمی‌دیدم؛ یعنی تا حتی عمه امام نباید ببیند که چه جور این فرزند در دنیا به وجود می‌آید! طولی نکشید دیدم خداوند فرزندى به او عطا کرد، مانند ماه در دستش می‌درخشید، او را خدمت آقا امام حسن عسکری (علیه السلام) آورد، امام او را در بغل گرفت و بوسید.

صبح که شد، حکیمه نقل می‌کند: دیدم مرغ‌های خیلی خوش خط و خال و بزرگ روی دیوار آمدند، همین طور با هم نجوا می‌کنند. نرگس فریاد کشید به آقا امام حسن عسکری (علیه السلام) که آقا! کمک کن! مبادا این‌ها

فرزندم را ببرند، از وقتی این فرزند به دنیا آمده، این‌ها روی دیوار آمده‌اند. یک دفعه امام گفت: فرزندم را بیاور! وقتی فرزند را آورد، او را به آن‌ها داد. نرگس گریه می‌کرد، عمه گریه می‌کرد. امام فرمود: عمه جان! فرزندم می‌آید، این‌ها جبرائیل، میکائیل و اسرافیل بودند. پسر را با خود بردند؛ تا ملائکه آسمان او را زیارت کنند و به امامت ایشان اقرار کنند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با بُراق به معراج رفت؛ اما جبرائیل، اسرافیل و میکائیل، همه این‌ها گهواره جُنبان امام زمان (عجل الله فرجه) و نوکر ولایت هستند، او را تا «قاب قوسین أو أدنی» بردند؛ وقتی امام زمان (عجل الله فرجه) در دنیا ظاهر شد، ملائکه آسمان از

ذوقشان گریه کردند و گفتند: خدایا! هر کدام ما را گذاشتی در امر ایشان، ما که نمی توانیم او را زیارت کنیم. خدا گفت: ای ملائکه مقرب من! بروید این فرزند را بیاورید؛ تا آسمانی ها او را زیارت کنند. یک دفعه دیدند عطای خدا را آوردند.

بین آقا امام حسن عسکری (علیه السلام) چه کار می کند! اگر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) یک شب ولایت را حفظ کرده که در «لَیْلَةُ الْمَبِیت» به جای پیامبر (صلی الله علیه وآله) خوابید و جانش را حفظ کرد تا پیامبر (صلی الله علیه وآله) بتواند ولایت را افشا کند، جبرئیل نازل شد و گفت: یک نَفَس امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) افضل از عبادت ثقلین است؛ امام حسن

عسکری (علیه السلام) و نرگس خاتون سال‌های سال امام زمان (عجل الله فرجه) را حفظ کردند؛ آن وقت این‌ها چقدر نفّسشان افضل از عبادت ثقلین است! جان یک چنین ممکنی که در تمام خلقت، مانندش نیست را، دارند حفظ می‌کنند! چقدر در خانه ایشان ریختند تا امام زمان (عجل الله فرجه) را بکشند؛ اما نتوانستند.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) باید آیه «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» را بخواند تا حفظ شود، اما امام زمان (عجل الله فرجه) خودش آیات است! صدها بار در خانه امام حسن عسکری (علیه السلام) ریختند و او را ندیدند! آیا امام زمان (عجل الله فرجه) «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ

خوانند؟! امام زمان (عجل الله فرجه) خودش قرآن است، قرآن ناطق است. امام خودش افشاست؛ اما رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) باید ولایت را افشا کند.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: دو چیز بزرگ می‌گذارم: یکی قرآن، یکی عترت. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «أنا قرآنُ الناطق!» خدا کلامش را فدای ولایت کرده؛ نمی‌گوید اگر کلام من، قرآن را قبول نداشته باشی به رو در جهنم می‌اندازم، اما می‌گوید اگر علی (علیه السلام) را قبول نداشته باشی، به رو در جهنم می‌اندازم! تمام قرآنی که امام زمان (عجل الله فرجه) افشا می‌کند راجع امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. باید امام زمان (عجل الله فرجه)

قرآن ناطق را بگویند، مردم به بلوغ می‌رسند. گردن آن‌ها که منافقند را می‌زند؛ آن موقع امام زمان (عجل‌الله فرجه) عطا می‌کند. معرفی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، عطاست؛ اما الآن، زمان ما معرفی علی (علیه السلام) جرم است!

از همه زمان‌ها، فقط در مورد آخرالزمان فرمود: «شَرُّ الأزمنه» است، فقط پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) درباره این زمان فرمود: اگر امام زمانتان را شناسید، می‌میرید به زمان جاهلیت. شناخت امام زمان (عجل‌الله فرجه) یعنی چه؟ آیا شناخت امام زمان (عجل‌الله فرجه) همین است که ما می‌گوییم: آقا امام زمان (عجل‌الله فرجه)، پسر امام حسن عسکری

(علیه السلام) و امام دوازدهم است؟! برو خجالت بکش!
شناخت امام زمان (عجل الله فرجه) این است که امرش
را اطاعت کنید؛ اما شما امر هر کسی را اطاعت می کنید.

شناخت یعنی یقین، یعنی در تمام این خلقت، در تمام
این عالم، هیچ کس به غیر از امام زمان (عجل الله فرجه)
نیست که ما فرمانش را ببریم، فرمان ایشان فرمان
خداست. شما وقتی به ولایت یقین کردید، به امام زمان
خود یقین کرده اید. آن یقین، پرچم هدایت دستتان
می دهد؛ یعنی علم حکمت به شما می دهد و تمام
کارهایتان از روی حکمت می شود؛ پس علم حکمت،
هدایت است که دستتان می دهد. دست چه کسی
می دهد؟ کسی که پرچم امر را بخواهد و زیر پرچم غیر از

ولی الله الأعظم امام زمان (عجل الله فرجه) نرود.

مگر او ایس قرن، امام زمانش را دید؟! اما یقین به امام زمانش داشت، حالا پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره اش می گوید: او ایس برادر من است، دعایش مستجاب است، نفرینش گیراست. کسی که امام زمانش را ندیده؛ اما به دل، او را خریده و به او یقین کرده؛ برادر رسول الله (صلی الله علیه وآله) شده؛ اما به سلمان می گوید تو برادر من نیستی، از اصحابم هستی! یقین به امام درست است، نه در حضور امام بودن؛ چون در حضور امام بودن گذران است.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: همه هفته، ما

دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) در عرش خدا می‌رویم، جدّمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) برای ما صحبت می‌کند، یعنی وحی مُنزل نازل می‌شود، پس معلوم می‌شود که دائم فیض خدا نازل می‌شود. بدانید «أرحم الرّاحمین»؛ دائم دارد فیضش نازل می‌شود، اما فیض ائمه طاهرین (علیهم السلام) طرز دیگری است: تمام این اشیاء، امام زمان (عجل الله فرجه) را احترام می‌کنند. آن گُل گاوزبان یا آن داروهایی که آقای دکتر می‌نویسد، وقتی مریض می‌خواهد بخورد، آن دارو به امام زمان (عجل الله فرجه) نگاه می‌کند، می‌گوید: آقا جان! نتیجه‌ای را که در من خلق کردی، ببخشم یا نبخشم؟ می‌گوید: ببخش! این مریض خوب می‌شود.

گُل گاوزبان شخص را شفا نمی دهد، امر شفا می دهد. تمام گیاهان عالم به امر وجود مبارک امام زمان (عجل الله فرجه) است؛ این یعنی امام زمان شناختن. عزیزان من! ائمه طاهرین (علیهم السلام) به امر خدا هستند، «أرحم الراحمین» و رحم کننده به همه هستند. والله، اگر امرشان را اطاعت کنیم، «امر الله» می شویم؛ هم دنیایمان درست است و هم آخرتمان.

باید باور کنیم کلید رفع تمام مشکلات دنیا و آخرت ما دست ولی الله الأعظم امام زمان (عجل الله فرجه) است؛ آن وقت دنبال کس دیگری نمی رویم. دنبال کسی می رویم که خدا و دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) او را تأیید کرده اند. آن ها چه کسی را

تأیید کرده اند؟ فقط متقی؛ پس کسی که متقی را قبول نداشته باشد، خدا و دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) را قبول ندارد.

باید تمام این خلقت را جماد بدانید، اگر خلقت را جماد دانستید، آیا شما مثلاً پای یک کوه می روید و بگویید یک ماشین و یک خانه به من بده؟! قدری پول هم به من بده؟! شما وقتی تمام خلقت را جماد دانستید، آن وقت دنبال کمال می روید. چه کسی به شما کمال می دهد؟ وجود مبارک آقا امام زمان (عجل الله فرجه).

گفتم:

آسوده خاطر م که در دامن توأم

دامن نبینم که در دامنش رَوم

دامن به غیر دامن تو بی محتوا بُود

دامان توست اتصال به ماورا بُود

امام زمان (عجل الله فرجه)؛ یعنی تمام زمان در اختیار اوست، همه خلقت در اختیارش است، تو هم در اختیار او هستی. مگر خدای تبارک و تعالی در «حدیث کساء» قسم نمی خورد که به عزت و جلالم، تمام این خلقت را به واسطه دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) خلق کردم؟! ما باید این طوری امامان را بشناسیم که تمام خلقت به فرمان حجت خداست. الآن جان همه عالم در قبضه قدرت ولی الله الأعظم، امام زمان

(عجل الله فرجه) است.

عزیزان من! این حرف‌ها یقین می‌خواهد، مطالعه می‌خواهد. باید با امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام زمان (عجل الله فرجه) مطالعه داشته باشید! از امام زمان (عجل الله فرجه) بگیرید! حرف ولایت، هم مباحثه و هم مطالعه می‌خواهد، هم باید یادت باشد و به آن عمل کنی؛ آن وقت

پشت پا بر عالم امکان زده‌ای
دست بر
دامن زهرا (علیها السلام) زده‌ای

اما شما فقط حرف می‌زنید؛ حرف، به غیر از عمل است!
شما باید امام را مطلق بدانید! همین طور که ولایت مطلق

است، امر امام هم مطلق است؛ یعنی امری مثل او نیست. در مقابل امام، تو مصنوعی هستی. یادت در قدرت اوست. کلامت و حرفت در قدرت اوست، نفست در اختیار اوست. هنوز گناه نکرده‌ای، امام می‌فهمد. به تمام آیات قرآن، خدا و امام آن را به مؤمن هم می‌دهند؛ این است که مؤمن هیچ‌کس را تأیید نمی‌کند، اما کسی را هم تکذیب نمی‌کند.

رفقای عزیز! این قدر امام زمان امام زمان نکنید، بیایید امام زمان (عجل‌الله فرجه) را در دلتان جای دهید! بیایید به امام زمان (عجل‌الله فرجه) یقین کنید! امام زمان (عجل‌الله فرجه) خودش فرموده که ظهور مرا بخواهید! وقتی یقین کردید که امام زمان

(عجل الله فرجه) در قلب شما و پیش شماست، آن وقت امرش را اطاعت می کنید. الآن امرش متقی است، حرف متقی را بشنوید و به این پنج اصل عمل کنید: ولایت، عدالت، سخاوت، دنبال خلق نروید و ائمه طاهرین (علیهم السلام) را خلق حساب نکنید، آن وقت رستگار می شوید.

چهار ملک مقرب: اسرافیل، عزرائیل، میکائیل و جبرائیل که اعظم ملائکه، یعنی رهبرشان هستند، با هزار ملاک می آیند خدمت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و سلام می کنند؛ چندین هزار ملاک! خدا این ها را آورده که بگویند علی (علیه السلام) را باید دوست داشته باشید. دارد سفارش امیرالمؤمنین (علیه السلام) را می کند. تو

کجا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را می شناسی؟!
قربانت بروم، ما حرف علی (علیه السلام) را می زنیم.
ملائکه ها؛ نه یک مَلَاک! در شب قدر به امام زمان
(عجل الله فرجه) نازل می شوند. برای چه نازل می شوند؟
امام زمان (عجل الله فرجه) که کسری ندارد، متقی هم
کسری ندارد! می خواهد به اهل دنیا، به تمام سرتاسر
دنیا بگوید: این ملائکه ها به روح نازل می شوند، یعنی به
حجت خدا، کسی نگوید من حجتم، من رهبرم، کسی
نگوید من امامم، من پیغمبرم. آیا ملائکه به تو نازل
می شود؟! دارد حالی تان می کند که شما به کسی نگویند
حجت! به کسی نگویند امام! این حرف چقدر قشنگ
است!

کجا امام زمان (عجل الله فرجه) مخفی است؟! امام زمان (عجل الله فرجه) باید به تمام خلقت رسیدگی کند، تمام خلقت مانند یک نگین انگشتر در مقابل امام زمان (عجل الله فرجه) است؛ خدای تبارک و تعالی هر بشری را که خلق کرده، سر انگشتانش متفاوت است، الآن وجود مبارک امام زمان (عجل الله فرجه) از تمام خلقت؛ تا حتی سر انگشتان شما آگاه است، اصلاً خودش آگاهی است. مگر کسی می تواند جلوی قدرتش را بگیرد؟!

غایب کسی است که قدرت ندارد، چرا می گوئید امام زمان (عجل الله فرجه) غایب است؟! برای تو غایب است! آیا امرش هم غایب است؟! اگر امام زمان (عجل الله فرجه) غایب باشد، پس این عالم بدون رهبر

و امام است. امرِ امامِ زمان (عجل الله فرجه) که غایب نیست، امرش را اطاعت کنید! مگر خدا شما را رها کرده؟! خدا شما را راهنمایی کرده، می گوید: اگر من الآن امام زمان (عجل الله فرجه) را مخفی کرده ام، اولاً که برای همه کس مخفی نیست. امام زمان (عجل الله فرجه) هست، در عالم رؤیا حرف می زند، آدم حرفش را می پرسد، مشکلاتش را می گوید، امام رفع مشکلاتش را می گوید، راه را نشانت می دهد. امام زمان (عجل الله فرجه) حضور متقی می آید، با او حرف می زند و او را از ناراحتی در می آورد. مگر به او نگفتم می خواهم یاورت باشم؟! فرمود: صلوات بفرست!

چرا امام زمان (عجل الله فرجه) تنهاست؟ آیا رفیق

نمی‌خواهد؟ ببین دوست چه کسی شدی؟ دو دفعه امام زمان (عجل الله فرجه) را دیدم، تنها بود؛ همان طور که علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) تنهاست. تو هم دنیا را کنار بریز؛ تا حضورت بیاید. عیسی یک سوزن و نخ داشت، او را در آسمان چهارم نگه داشت، مگر خدا بین شما و نبی فرق می‌گذارد؟! وقتی مهر دنیا داشته باشی، ملائکه آسمان می‌گویند: چرا تو محبت دنیایی داری که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، زهرای عزیز (علیها السلام) و امام حسین (علیه السلام) در آن کشته شدند؟ تو را ملامت می‌کنند، راحت نمی‌دهند؛ اما به تمام آیات قرآن، متقی را راه می‌دهند، خدا می‌گوید: اگر مهر دنیا نداشته باشی؛ تا «قَابَ قَوْسَینَ أَوْ أَدْنَى» هم بالا

می روی!

عزیزان من! بیایید روح بشوید! اگر گناه نکنید، روح می شوید. از جسم دست بردارید تا این حرف ها را توجه کنید. به تمام آیات قرآن، اگر جسم باشید، می نویسید، عمل نمی کنید؛ اصل عمل است. «حی علی خیر العمل». من شما را دوست دارم، اما هنوز آن که باید بشوید، نشده اید؛ دلم می خواهد آسمانی بشوید. کجا آسمانی می شوید؟ تجددی نشو عزیز من! گناه نکن! دروغ نگو! خدعه نکن! چشم و پایت بکر باشد، امیرالمؤمنین علی علیه السلام در قلبت باشد. به توسط امیرالمؤمنین علیه السلام می روی بالا.

چقدر بشر مغبون است که مهر دنیا دارد. مهر شهوت، مهر پول بی امر دارد؛ مهر دنیا به این نیست که حالا خیلی دارا باشی، یک وقت علاقه به یک چیز کوچک داری. باز، خواستن به غیر از علاقه است؛ باید خانم، بچه، ماشین و خانه‌ات را بخواهی، اما علاقه نداشته باشی! بشر کامل همه را می‌خواهد؛ اما علاقه مطلق، ندارد. من خیلی شما را می‌خواهم، اما یک حدودی دارد؛ حدودش این است که وقتی ندای امام زمان (عجل الله فرجه) آمد، اگر آمدید که آمدید؛ اگر نیامدید من هم می‌گویم بروید! تا همین جا رفاقت ما قطع است.

دوستی به نام حاج مظلوم داشتم، باغی داشت که تمام انارهایش را به مردم می‌داد. البته اشخاص را هم

می شناخت؛ یک وقت بعضی پیشش می آمدند، دو تا انار جلویشان می گذاشت و توی باغ می رفت؛ اما به من هم اجازه حرف داده بود، پیش من می نشست و مرا خیلی دوست داشت. من هم او را دوست داشتم. ایشان مریض شد، برایش متوسل شدم. وقتی به باغش آمدم، حاج مظلوم گفت: حاج حسین! یک نفر است که بعضی وقت ها این جا می آید، آنچه صفات خوب در عالم هست، به او جمع است. به او گفتم: به غیر از امام زمان (عجل الله فرجه) کسی نیست که تمام صفات خوب را داشته باشد.

وقتی به آخر باغش رفتم، دیدم آقا آن جاست. تا به من رسید، سلام کردم، فرمود: حسین! گفتم: بله! فرمود:

خوشی تمام شد. گفتم: آقا جان! فرمایش شما درست است، جدتان هم همین را گفته، خوشی در تمام عالم نیست، اما به نظر من دو خوشی هست: یکی بیتوته شب، بعد با دستم از پا تا سر ایشان را اشاره کردم و گفتم: یکی هم آدم خدمت امام زمانش باشد. آقا یک لبخند زد که من هنوز عاشق دندان هایش هستم.

چرا امام زمان (عجل الله فرجه) می آید و با متقی نجوا می کند، با شما نجوا نمی کند؟ چون شما اجنبی خواه هستید! خلق را می خواهید؛ اما متقی هیچ کس را نمی خواهد! خواستش آن کسی است که خواست امیرالمؤمنین (علیه السلام) و زهرا ی عزیز (علیها السلام) را بخواهد، خواست خلق را نخواهد.

وقتی آقا امام زمان (عجل الله فرجه) تشریف می آورد، به تمام عالم ندا می دهد: «جاء الحق و زهق الباطل، إن الباطل کان زهوقاً.» یعنی آنچه که باطل است، از بین می رود و حق آشکار می شود. امام زمان (عجل الله فرجه) دنیا را اصلاح می کند. حالا این ندا به تمام کون و مکان می رسد و یک جلوه ای می کند، صدایش همه جا می رود، ندایش به تمام خلقت از انس و جن، ملائکه ها، زمین و درخت و دیوار می رسد، تمام خلقت به غیر از بشر به او لبیک می گویند. تو هم باید منتظر ندای حجت خدا، امام زمان (عجل الله فرجه) باشی؛ اما تو منتظر فرمان خلق هستی! همه ممکنات می خواهند با امامشان حرف بزنند؛ درخت، دیوار، آسمان و کوه ها حرف بزنند؛

آن موقع که امام زمان (عجل الله فرجه) بیاید، آنچه را که می خواهی، هست. تمام این دنیا امانت می شود. تمام این دنیا ولایت می شود. تمام این دنیا سخاوت می شود. تمام این دنیا لبیک می شود، لبیک به وجود مبارک امام زمان (عجل الله فرجه)!

از آن طرف هم شیطان ندا می دهد که بیاید دنبال دَجال! آن ندا از آسمان می آید، این ندا هم از آسمان؛ یعنی از فضای آسمان می آید؛ می گوید: بیاید ببینید چه جور دارد حرم امامزاده ها را خراب می کند؟! بیاید بروید طرف دَجال! مگر رهایت می کند؟! شیطان میان زمین و آسمان می گوید: دفاع کنید! پس دو ندا می آید که تو را در شک می اندازد. به من ایراد نکنید! به ما می گوید «أشرف

مخلوقات»، از آن طرف هم می‌گوید «بل هم أضل». ما جزء اشرف مخلوقاتیم یا بل هم أضل هستیم؟ یک قدری فکر کنید! اگر می‌گوید «إِنَّمَا الدنیا فناء و الآخرةُ بقاء»، من برعکس می‌گویم: ما از دنیا بقاء و از آخرت فناء شده‌ایم؛ چون که به آخرت پی نمی‌بریم.

خواب دیدم که در مغازه‌ام هستم، به من گفتند امام زمان (عجل الله فرجه) ظهور کرده. پالتویم را هم نپوشیدم و پابرهنه دویدم، خدا می‌داند از سرِ کوچه‌مان که ردّ شدم، نگاه در کوچه نکردم که مبادا پدرم صدایم بزند. رویم را برگرداندم و می‌دویدم. مرد آن است که دنیا را فدای خودش کند، نه خودش را فدای دنیا؛ وقتی امام زمان (عجل الله فرجه) تشریف می‌آورد، دنبالش برود.

مرد فقط متقی است، بقیه مردم نر هستند؛ چون دنبال دنیا و خلق هستند!

دیدم آقا نزدیک کارخانه ریسباف آمده، آن موقع همه اش زمین بود و آقا امام زمان (عجل الله فرجه) تشریف داشت، رفتم جلو، خیلی زیاد مورد عنایت ایشان قرار گرفتم، کسی مطابق من به عنایت ایشان نزدیک نبود. آقا منشی داشت، به او گفتم: برو به بازاری ها بگو بیایند! کسی از بازاری ها نیامد. به یکی از این بازاری ها که چندین سال این جا می آمد، اما آخرش رفت، پیغام دادم و گفتم: تو از آن بازاری ها بدتر هستی، چون که چندین سال تو را نصیحت کردم و آخرش رفتی؛ اما چه کسی آن بازاری ها را نصیحت کرده بود؟!

عده‌ای از طرف کوه‌ها به سمت ما توپ سوار کرده بودند. من همین طور می‌خواستم در رکاب امام زمان (عجل‌الله فرجه) کشته شوم، اصلاً ذکرم این بود که ای خدا! من کشته شوم، زهرای عزیز (علیها السلام) خوشحال شود و بگوید پسر من را یاری کرد؛ این است که می‌گویم عزیزان من! همه کاری که می‌کنید توی فکر باشید حضرت زهرا (علیها السلام) یک لبخندی بزند. نکردند کمکش! بیایید رفقا! ما کمک کنیم حضرت زهرا (علیها السلام) را!

من به آقا گفتم: آقا جان! ما که اسلحه نداریم! آقا یک نظر به آسمان کرد، شمشیر از آسمان به زمین ریخت. من یکی از آن‌ها را برداشتم و مواظب آقا بودم، حالا او

خودش حافظ خلقت است، اما مثل این که من در ظاهر حافظ ایشان بودم. به او گفتم: این ها توپ و تانک دارند. حضرت فرمود: حسین! این ها از کار می افتد. آقا یک صوت حجاز خواند، انگار تمام این عالم دارد می خواند. توپ و تانک از کار افتاد؛ آن وقت این ها دست هایشان را روی سرهایشان گذاشته بودند و از کوه ها پایین می آمدند. اگر بخواهید یاور امام زمان (عجل الله فرجه) باشید، باید هیچ چیزی نخواهید، یک جان دارید فدای امام زمان (عجل الله فرجه) کنید. همه در امتحان امام زمان (عجل الله فرجه) رفوزه اند به جز متقی.

چرا آقا امام زمان (عجل الله فرجه) به شما راه نمی دهد؟

علتش این است که شما از امتحان در نمی‌آیید؛ یعنی رفوزه می‌شوید، آن وقت همیشه خجالت زده هستید! دیگر این که امام زمان (عجل الله فرجه) «عصمة الله» است، می‌خواهد شما در عصمتش راه پیدا کنید، اما ما مردش نیستیم! چه کسی «عصمة الله» است که امام زمان (عجل الله فرجه) او را راه بدهد؟ کسی که روح شود و «من» را کنار بگذارد. زهرا ی عزیز (علیها السلام) «عصمة الله» است، عمویش را راه نمی‌دهد، اما بلال و سلمان را راه می‌دهد؛ چون که بلال «عصمة الله» شده، سلمان «عصمة الله» شده؛ اما عمویش «عصمة الله» نیست. آن کسی از امتحان در می‌آید که از تمام وجودش، در تمام گلوبول‌های خورش، در تمام ماورای خلقتش یک جان

دارد، آرزو کند که آن را فدای امام زمانش کند.

یک نفر بود، این قدر امام زمان امام زمان گفت که دیگر امام زمان (عجل الله فرجه) خسته شد. من در حرف هایم شوخی هم می کنم. خلاصه، امام زمان (عجل الله فرجه) دنبالش فرستاد. وقتی آمد، دید خیمه هایی است، به او گفتند: آن خیمه حضرت است و آن ها هم یاورانوش هستند. یک خیمه دیگری هم آن جا بود. گفتند: شما به این خیمه برو، تا زمانی که امام زمان (عجل الله فرجه) می خواهد حرکت کند، در این خیمه باش! وقتی در خیمه رفت، دید یک خانم آن جا است. به او گفتند: حضرت می فرماید این خانم به تو مَحرم است. وقتی نایب امام زمان (عجل الله فرجه) آمد و به او گفت: بیا!

گفت: باشد می آیم. دوباره گفت: آقا، حرکت کرده. گفت: برو من می آیم. یک دفعه از خواب بیدار شد، دید چیزی نیست. این شخص رفوزه شد. کجایی تو؟! تو خانم باز هستی، آمدی چه کسی را ببینی؟! آمدی آن خانم را ببینی؟! با امام زمان (عجل الله فرجه) چه کار داری?!

شخصی در کوفه بقال بود، دو نفر آمدند بیدر و کافور ازش بخرند. نگاه کرد، دید این دو نفر انگار غیر مردمان عادی اند، گفت: شما برای چه کسی بیدر و کافور می خواهید؟ به او نگفتند. قسم کبیره به آن ها داد؛ گفتند: ما پیش خدمت های امام زمان (عجل الله فرجه) هستیم، یکی از آن ها که در حضور امام است، از دنیا رفته؛ ما آمده ایم قدری بیدر و کافور برای او بخریم.

گفت: مرا نزد امام زمان (عجل الله فرجه) ببرید! گفتند: ما اجازه نداریم. با گریه گفت: آن عقب‌ها که می‌شود بایستم، می‌آیم و از شما جدا می‌شوم؛ اما همین قدر که خیمه آقا را ببینم برایم کافی است.

این دو نفر قبول کردند او را با خود ببرند. این بقال از آن جا که می‌خواست خدمت امام برود، یک دفعه باران گرفت، گفت: آخ صابون‌هایم! کاش صابون‌هایم را جمع کرده بودم. وقتی که این‌ها رفتند به امام زمان (عجل الله فرجه) گفتند، امام فرمود: صابونی! برو صابون‌هایت را جمع کن! عزیزان من! تمام این حرف‌ها که من دارم می‌زنم، ذره‌ای محبت دنیا داشته باشیم، امام زمان (عجل الله فرجه) ما را نمی‌پذیرد.

شما بین مهر دنیا به کجا می‌رسد؟ شخص به جایی می‌رسد که برای دنیا، امام خودش را می‌کشد. پسر عموی خودش را می‌کشد. مگر آقا امام رضا و آقا موسی بن جعفر (علیهما السلام) را نکشتند؟! خود امام حسین (علیه السلام) را به خاطر دنیا کشتند. دنیا، پدر و مادر اهل دنیا است؛ آن را دوست دارد، اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: دنیا پیش پسر ابوطالب، به منزله استخوان خوک در دهان سگ خوره‌دار است. او می‌داند چه دنیایی است! در جای دیگر می‌فرماید: «حُبِّ الدنیا رأسُ کلِّ خطیئة»؛ محبت دنیا، کلید همه گناهان است. همه‌اش دارد به شما هشدار می‌دهد: اهل دنیا نشوید! ما اصلاً گوش نمی‌دهیم. داریم راه خودمان

را می‌رویم. فردای قیامت هم که می‌شود، می‌بینیم ما مطیع نبودیم.

امام زمان (عجل‌الله‌فرجه) به ظاهر غایب شده؛ می‌فهمد که او را می‌کشند. چرا او را می‌کشند؟ یقین به امام زمانشان ندارند؛ نمی‌گویند این حجت خداست، می‌گویند خلق است و یک مانع از برای آنها و حکومتشان است. حکومت را بیشتر از امام زمان (عجل‌الله‌فرجه) می‌خواهند. خدای تبارک و تعالی به ما عنایت کرده که امام زمان (عجل‌الله‌فرجه) در ظاهر غایب است، چون وقتی در حضور امام هستی، اگر او به تو امر کند و اطاعت نکنی، کافری؛ اما وقتی امام حضور ندارد، اگر امرش را اطاعت نکنی، گنه‌کار و معصیت‌کار

هستی. ببین خدا چقدر ما را می خواهد!

درست است که الآن در ظاهر امام زمان (عجل الله فرجه) نیست؛ اما امرش که هست. امرش چیست؟ خدا معلوم کرده، می فرماید: دنبال متقی بروید! متقی نماینده امام زمان (عجل الله فرجه) است، خدا متقی را نگه داشته؛ مگر موسی را نگه نداشت؟! در دامن دشمن بزرگش کرد. مگر یوسف را در چاه نینداختند؟! گفت: یا جبرئیل! بگیر یوسف را! الآن متقی هست، اما شما صبر ندارید با متقی بسازید. امام حسین (علیه السلام) می فرماید: متقی وکیل من است. امام رضا (علیه السلام) هم به متقی فرمود: حسین! مردم را هدایت کن! حالا این متقی که این همه سفارش شده، ای کاش به حرفش نبودند، به او توهین

هم می‌کنند!

چرا امام زمان (عجل الله فرجه) هیچ کس را طلب نمی‌کند؟ چون که مانند پدرش امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) ضربت خورد، همه اهل کوفه صف کشیدند و شیر آوردند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: حسن جان! حسین جان! یک زنی در آخر صف ایستاده، بروید شیر او را بگیرید و بیاورید. وقتی رفتند، دیدند آن زن دارد گریه می‌کند، گفت: حسن جان! آیا پدرت خوب می‌شود؟ گفت: إن شاء الله خوب می‌شود. چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) شیر آن‌ها را نگرفت؟ دید همه اهل کوفه حسین گش هستند.

در هر زمانی یک زن‌هایی شاخص بودند. مگر آن شیطیه نیست که دو گز کرباس و چیز خیلی کمی داده بود؛ اما همه اهل نیشابور پول زیادی داده بودند؟! وقتی نمایندگان گفتند: امام آن است که جواب نامه‌ها را ندیده به ما بدهد و بگوید چقدر پول درون کیسه‌ها هست، جعفر کذاب گفت: این حرف‌ها چیست که می‌زنید؟! از من اعجاز می‌خواهید؟! اگر پول آورده‌اید، به من بدهید! آن‌ها فهمیدند جعفر دروغ می‌گوید؛ به خاطر همین برگشتند.

وقتی نمایندگان، دم دروازه رسیدند، امام یکی از اصحاب را دنبال آن‌ها فرستاد. او هم آن‌ها را پیش امام برد. امام، هم اسم خودشان و هم اسم پدرشان و این‌که

چقدر پول درون کیسه‌ها هست را به آن‌ها گفت و جواب نامه‌ها را هم ندیده داد. حضرت فرمود: من این پول‌ها را نمی‌خواهم، شیطی‌طه چه داده؟ راوی می‌گوید: من اصلاً نمی‌خواستم بگویم که شیطی‌طه چه داده! خجالت می‌کشیدم، اما امام زمانش آن را قبول کرد و به او فرمود: این را بگیر، سلام مرا به شیطی‌طه برسان و به او بگو چند ماه دیگر زنده‌ای، این پول‌ها را خرج کن، تا آخر عمر برایت کافی است. من در تشییعت می‌آیم و به تو نماز می‌خوانم؛ یعنی حضرت، رزق شیطی‌طه را داد. راوی گفت: چرا پول ما را نمی‌خواهی؟ امام فرمود: شما الآن این جا آمدید، اما باطنتان حنفی بوده. شما هم که جلسه ولایت می‌آیید، باید باطنتان جای دیگر نباشد؛ وگرنه

مثل آن‌ها می‌شوید. از این‌جا هیچ‌کجا نروید!

امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم به امام حسن (علیه السلام) فرمود: شیر آن زن را بیاور! شیر آن جمعیت را قبول نکرد. چه خبر است عالم؟! خدا نکند که امام زمان (عجل الله فرجه) سخاوت و انفاق ما را قبول نکند. قربانتان بروم، باید شیعه باشید تا امام زمان (عجل الله فرجه) پولتان را قبول کند. راوی می‌گوید: یک وقت دیدم از خانه شیطیه صدای گریه بلند است، فهمیدم شیطیه از دنیا رفته، حرکتش دادند به مصلی، دیدم امام تشریف آورد و به او نماز خواند. عزیزان من! شیطیه تقوا داشت که امام زمانش اعمال او را قبول کرد و به او نماز خواند. خدا نزدش زن و مرد ندارد، می‌گوید:

«إِنَّ أكرمكم عند الله أتقاكم.» هر کسی که تقوایش بیشتر باشد، او را می‌خواهم و نزد من عزیزتر است. تقوی یعنی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)؛ یعنی رسول الله (صلی الله علیه وآله)، یعنی فاطمه زهرا (علیها السلام)؛ کسی که تقوا دارد، بیشتر به ولایتش یقین دارد.

ای خانم عزیز! بیا شیطیه بشو تا امام زمان (عجل الله فرجه) به تو نماز بخواند و بگوید: ای خدا! من بدی از این ندیدم. گُل بهشت بشو! بیا بید امام زمان (عجل الله فرجه) اعمالتان را قبول کند و به شما نماز بخواند! اگر اعمالتان غیر از خدا و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) باشد، امام زمان (عجل الله فرجه) آن را قبول نمی‌کند. همان طور که شیطیه در خانه بود، متقی

هم در خانه است. آنچه را که مردم برای او می آورند، به فقرا و بیچاره ها می دهد و آن ها را با چاره می کند. متقی فقرا را بچه های خودش؛ حتی بالاتر هم حساب می کند، می فرماید: خودم را وام دار و قرض دار فقرا می دانم، وکیل مردم می دانم. به این هایی که چیز می دهم، اصلاً آن ها را نمی شناسم. اگر متقی اهل دنیا بود، آنچه را که به او می دادند، خودش مصرف می کرد، اما به فقرا می دهد؛ دلم می خواهد شما هم همین طور باشید، سخی باشید.

طرف همدان یک منطقه ای است که زیارتگاه است. هنوز هم هست، آن جا را تبرک کردند، نمازی می خوانند. سیصد و سیزده نفر جمع شدند؛ تا حتی بعضی از آن ها زن هایشان را طلاق دادند که پایبند زن هم نباشند و

دیگر این که ادعا کردند ما می خواهیم یاور امام زمان (عجل الله فرجه) باشیم و او را ببینیم. این ها فقط امام زمان امام زمان می کردند. توی بیابان ها می ریختند، روزه هم می گرفتند. چرا ما عقل نداریم؟! بی عقل! امام زمان (عجل الله فرجه) سیصد و سیزده نفر را درست کرده یا تو خودت درست کردی؟! چرا این ها این جور می هستند؟! اگر یاور امام زمان (عجل الله فرجه) به این بی عقلی باشد، فاتحه اش خوانده می شود.

یک وقت امام زمان (عجل الله فرجه) تشریف آورد، حضرت دو تا بزغاله دنبالش است. وقتی هم که به مکه تشریف می آورد، چند تا گوسفند دنبالش است. وقتی حضرت بالای پشت بام رفت، یکی از آن افراد، قصاب

بود. به او گفت: بیا بالای پشت بام! قصاب بالا رفت. حالا این سیصد و سیزده نفر هم پایین هستند. به او گفت: یکی از این بزغاله‌ها را لب ناودان بکُش! وقتی خون داخل محوطه ریخت. گفتند: آقا این را کشت. امام گفت: یکی دیگر بالا بیاید. یکی دیگر بالا آمد. به قصاب گفت: این بزغاله را بکش! تمام سیصد و سیزده نفر فرار کردند. گفتند: امام زمان (عجل الله فرجه) می‌خواهد ما را بکشد.

من یک پاره وقت‌ها به امام زمان (عجل الله فرجه) می‌گویم: اگر می‌خواهی گردن مرا بزنی، بزن؛ اما بیا دنیا را اصلاح کن! گردن من که به درد نمی‌خورد، بزن! اصلاً من نیادم که گردن مرا بزنی، اگر می‌خواهی بزنی، بزن!

اختیار کردن من با تو؛ اما بیا و دنیا را اصلاح کن!

شخص دیگری بود که سیصد و سیزده نفر درست کرد، این‌ها از همه کارهایشان دست کشیدند، یعنی به اصطلاح منتظرند، رفتند بیرون شهر. دو تا منبری هم داشتند، به آن‌ها می‌گفتند فقط از امام زمان (عجل‌الله فرجه) بگو! یک روز یکی از این منبری‌ها کاری داشت، شخص دیگری را به جای خودش فرستاد. آن بنده خدا وارد نبود. حرف امام زمان (عجل‌الله فرجه) را زد، گفت: دعا نکنید امام زمان (عجل‌الله فرجه) بیاید، ما از عهده برنمی‌آییم. این بیچاره را از منبر پایین کشیدند و تا می‌خورد به او کتک زدند. گفتند: ما چندین سال است که منتظریم، تو می‌گویی که نیاید!

حالا آن کسی که این سیصد و سیزده نفر را درست کرده بود، در خواب دید امام زمان (عجل الله فرجه) آمده، به او گفت: آقا! تو منتظر من هستی؟ گفت: بله آقا! قربانت بروم. گفت: خب، من آمدم، آیا امر من به تو واجب است یا نه؟ مگر من امام زمان (عجل الله فرجه) نیستم؟ گفت: بله! امام فرمود: شما این خانه‌ای که در آن هستی، زمینش مال بچه‌های یتیم است. این فرش و گلیم‌هایی هم که داری، زنت بچه‌ها را درس می‌داده، همه را آن بچه‌ها بافته‌اند. مزد که به آن‌ها نداده‌ای، این‌ها را هم باید به آن‌ها بدهی. زنت هم خواهر رضاعی توست. مطلقاً به تو حرام است. به امام زمان (عجل الله فرجه) برگشت و گفت: خانه که ندارم، فرش که ندارم، زن هم

که ندارم. این چه امام زمانی است؟! یک دفعه از خواب بیدار شد. توجه می کنید چه می گویم! پس کسی که یاور امام زمان (عجل الله فرجه) است، باید در بست از تمام گلبول های خونش، اصلاً دنیا را نبیند؛ یک جان دارد، بخواهد جانش را فدای امام زمانش بکند. او هم می گوید جانم فدای جانت، بیا! چه می خواهی؟ این طور تحویلت می گیرد.

مردم می توانستند در حضور تمام ائمه (علیهم السلام) بروند یعنی مخیر بودند؛ اما اگر شما بخواهید در حضور امام زمان (عجل الله فرجه) بروید، او خودش باید بخواهد که نزدش بروید. در مورد امام زمان (عجل الله فرجه) مخیر بودن شما خنثی است، اگر

مطابق یک عمر خلقت داد بزنید، تا او نخواهد، نمی‌توانید خدمتش برسید و در حضورش باشید. اگر انسان باشید؛ یعنی امرش را اطاعت کنید و سنخه امام زمان (عجل الله فرجه) شوید، شما را می‌پذیرد و راهتان می‌دهد. اگر امام زمان (عجل الله فرجه) با شیعه‌اش رفاقت نکند، با چه کسی رفاقت کند؟! اگر امام زمان (عجل الله فرجه) با شیعه رفیق نباشد، برود با سنی‌ها رفیق شود؟!

عزیزان من! بیایید امر را اطاعت کنید؛ تا شما را قبول کند، اصلاً خود امام زمان (عجل الله فرجه) بیاید به شما سر بزند! مگر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نبود که به در دکان می‌ثم می‌رفت؟ تو می‌ثم بشو، آن وقت می‌آید و

به تو سر می زند، اما تو قیصری! مطابق شاه قیصر «من» داری! کجا به تو سر می زند؟! به نافرمانی هایت سر بزند؟! به دروغ هایت سر بزند؟! به خدعه هایت سر بزند؟! آخر امام زمان (عجل الله فرجه) به کدام صفت تو سر بزند؟!

زنی بود که یک قفل در دکان قفل سازی آورد و به او گفت: آقا! این قفل را از من می خری؟ می خواهم آن را بفروشم، گفت: چرا می خواهی آن را بفروشی؟ گفت: احتیاج دارم. قفل ساز گفت: این قفل یک شاهی می ارزد؛ اما اگر یک کلید به آن بیندازی، سه شاهی می ارزد. آن زن گفت: من پول ندارم. گفت: من یک شاهی به تو قرض می دهم، یک کلید هم به آن می اندازم و سه

شاهی از تو می خرم. آن زن هم راضی و خوشحال شد.
حالا آن شخصی که می خواست امام زمان
(عجل الله فرجه) را ببیند و چندین وقت به مسجد سهله
برای دیدن امام زمان (عجل الله فرجه) رفته بود و در
دکان قفل ساز نشسته بود، به او گفت: این چه کار
بی عقلی بود که تو کردی؟! می خواستی خودت آن
استفاده را بخوری! قفل ساز گفت: این زن، بنده خدا که
عقلش نمی رسید! این سید هم که این جا در دکانم
نشسته بود، امام زمان (عجل الله فرجه) بود.

ببین عزیز من! این زن زندگی اش راه افتاد، امام زمان
(عجل الله فرجه) دوست آن کسی است که زندگی یک

شیعه را راه بیندازد؛ نه این که زندگی اش را فلج کند؛ آن وقت امام زمان (عجل الله فرجه) پیش او می آید؛ وگرنه این قفل چه ارزشی داشت! این قفل ساز حساب کرد که زندگی این زن را با این کارش راه می اندازد، به خاطر همین امام زمان (عجل الله فرجه) پیش او آمد.

امام زمان (عجل الله فرجه) به عدالت سر می زند؛ نه به خیانت! ما خیانت داریم، کجا می خواهیم امام زمان (عجل الله فرجه) را ببینیم؟! مگر ائمه (علیهم السلام) را ندیدند؟! هفده، هجده سال چهار امام را دیدند، چرا اهل آتش شدند؟! امام دیدن شرط نیست، امر امام را اطاعت کردن شرط است، اگر شما امر امام را اطاعت کنید، دلش خوش می شود.

خلیفه‌ای بود که وزیری ناصبی داشت، می‌خواست شیعه‌ها را محکوم کند. قالبی درست کرد و به آن نوشت: «ابابکر، عمر، عثمان، علی» اناری که به درخت بود، درون قالب گذاشت. این انار بزرگ شد و فشار آورد و این اسامی نقش بست. وزیر ناصبی انار را برداشت و پیش خلیفه آورد، گفت: خلیفه! ببین این آیات خداست، امر خداست، چه می‌گویی؟ این را که نمی‌شود منکر شد. خلیفه علمای شیعه آن زمان را خواست و گفت: به من جواب بدهید؛ یا این که باید اهل تسنن را قبول کنید یا این که همه شما را می‌گشَم! آن‌ها گفتند: خلیفه! یک هفته به ما وقت بده! این‌ها همه در بیابان ریختند و گریه و زاری می‌کردند! شب آخر که شد، یک وقت امام

زمان (عجل الله فرجه) فرمود: این وزیر یک قالبی درست کرده و آن را در بالاخانه گذاشته است، وقتی می‌روید، به خلیفه بگویید که وزیر را در یک اتاق نگه دارد، وزیر خدعه کرده. وقتی رفتند، دیدند همین است.

بعد امام زمان (عجل الله فرجه) به آن‌ها گفت: چرا یک هفته وقت گرفتید؟! می‌خواستید بگویید فردا، من جواب شما را می‌دهم؛ پس شیعه صاحب دارد. بیا در خانه امام زمان (عجل الله فرجه) برو، بین چطور جوابت را می‌دهد! اول باید سخی باشی! از دنیا هم بگذری!

من یک دفعه راجع به این‌ها می‌خواستم سؤال کنم، فهمیدی یا نه؟! آخر حقانیت شخص را باید از امام زمان

(عجل الله فرجه) سؤال کرد، او خوب می فهمد. دو شب با امام زمان (عجل الله فرجه) حرف زد، دیدم امشب جواب نداد، فرداشب هم جواب نداد. رفتم در خانه امام حسن عسکری (علیه السلام)، گفتم: حجت خدا، ولی خدا اگر نباشد، عالم فروریزان می شود. تمام خلقت دست پسر توست، تمام باران، تمام نفَس هایی که عالم می کشند، دست پسر توست. بنا کردم عظمت امام زمان (عجل الله فرجه) را گفتن؛ اما امر تو به او واجب است، بگو جواب مرا بدهد! به خودش قسم، فرداشب جواب داد. حالی ات هست چه می گویم یا نه؟! کجایی؟! در را بزن! به دینم، اگر در را زدی، به تو جواب می دهد؛ اما تو داری این در را می زنی، چند در دیگر را هم می بینی؛

می گوید: برو همان در را بزن!

آقا امام زمان (عجل الله فرجه) چهار نایب معلوم کرد، اما آن چهار نایب از علماء نبودند، از آدم های عادی بودند. چرا از علماء انتخاب نکرد؟ امام زمان (عجل الله فرجه) می داند این ها «بِثَرَارِ الْخَلْقِ» می شوند، سخن جنایت می گویند؛ نه سخن هدایت، حرف غیر امر و حرف خلق را می زنند. کجا می روید دنبال استاد های دانشگاه؟! آن ها به امام زمان (عجل الله فرجه) اعتراض کردند که چرا ما را معلوم نمی کنی؟ تو قبولی خودت را داری نه قبولی امام زمان (عجل الله فرجه) را. اویس قبولی امام زمانش را دارد که پیامبر (صلی الله علیه وآله) می گوید برادر من است؛ منعش کردند و گفتند: تو مجنونی که به

این شترچران می‌گویی برادر! چرا به ما که چندین سال فقه و اصول خوانده‌ایم نمی‌گویی؟! اصلاً فهم پیامبر (صلی الله علیه وآله) و امام زمان (عجل الله فرجه) و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را می‌آورند زیر سؤال! او نمی‌فهمد، تو می‌فهمی؟! بیدار شوید، هوشیار شوید! اصلاً دارد توهین به حجت خدا می‌کند.

شناخت امام این است که در مقابل امام فضولی نکنید و امام را خلق حساب نکنید! تمام آن‌هایی که فضولی کردند، ایراد می‌کنند. ممکن است آدم به خلق ایراد کند، اما به امام ایراد نکنید؛ هر کسی به امام زمان (عجل الله فرجه) یا به ائمه (علیهم السلام) ایراد کند، به امر خدا ایراد کرده و مشرک است. یک کافر داریم، یک

مشرك. کسی که به امامش ایراد می‌کند، مشرک به امر است. به شما گفتم بروید کنار! تا حضرت زهرا (علیها السلام) و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) کمکتان کنند، امام زمان (عجل الله فرجه) به شما سر بزند و شما را از ناراحتی درآورد. آن آدمی که ایراد نمی‌کند، «من» ندارد، خدا دارد، علی (علیه السلام) و زهرا (علیها السلام) دارد؛ «من» ندارد!

این شلمغانی، مقامی داشت. پدر علی بن بابویه بوده، یکی از علمای مهم این عالم بوده، مقامش مثل شریح قاضی بوده، اعجاز داشته. حالا امام زمان (عجل الله فرجه) آمده نایب معلوم کند، آقایان آمدند جلو، نمره می‌خواهند. تو خودت به خودت نمره دادی!

فردای قیامت هم می گوید تو خودت به خودت نمره دادی، مگر من به تو نمره دادم؟! امام گفت: برو به حسین بن روح بگو بیاید! بقال است. گفت: آقا امام زمان (عجل الله فرجه) با شما کار دارد. گفت: چه کارم دارد؟ گفت: می خواهد شما را نایب قرار دهد. گفت: می شود من بقالی ام را بکنم؟ گفت: نه! امر امام است. حسین بن روح حاکم است. حاکم کسی است که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، امام زمان (عجل الله فرجه) حاکمش کند، چرا بیدار نمی شوید؟! آیا مأمون و هارون حاکم هستند؟! این ها قلدردند. ما قلدرا را با حاکمیت علی (علیه السلام) فرق نمی گذاریم. بیایید تفکر داشته باشید و روی این حرف ها فکر کنید!

حالا شَلَمغانی چه کار کرد؟ نمی تواند از مقامش بگذرد، پافشاری می کند، دروغ می گوید، بنا کرد به گفتن این که شب ما با هم بیتوته داریم و چه کار می کنیم! به امام زمان (عجل الله فرجه) هم یک گوشه ای آمد و گفت: آخر تو این بقال و دوره گرد را تأیید می کنی؟ چرا ما را تأیید نمی کنی؟ به امام زمان (عجل الله فرجه) نامه نوشت: ما فقیه هستیم، چرا ما را نایب خودت قرار نمی دهی؟ شَلَمغانی دست برداشت، یک وقت آقا امام زمان (عجل الله فرجه) لعنت نامه برایش نوشت. بروید در کتاب ها ببینید، در کتاب کافی نوشته: ما از تو بیزاریم! ببین چقدر پُررو است! تا حسین بن روح لعنت نامه را دستش داد، گفت: مردم! نه این که امام زمان

(عجل الله فرجه) گفته تو از ما دوری، گفته تو از گناه و معصیت دوری! امام گفته این شلمغانی از گناه بیزار است.

حالا که امام زمان (عجل الله فرجه) نایب معلوم کرد، هیچ کس به این ها مراجعه نکرد؛ تا حتی آن بزرگ ها که بیشتر از این نمی توانم اسمشان را بیاورم. مردم هم رفتند دنبالشان. حضرت وقتی دید این جور شد، دیگر نایب معلوم نکرد. به نایب هایش گفته بود: مردم باید بیایند دنبال شما، شما به منزله من هستید، دنبال مردم نروید. چه کسی به آن ها مراجعه کرد؟! چه کسی می آید چهار تا حرف از این ها نقل کند؟! حالا تو منتظر خودش هستی؟! چرا ما نمی فهمیم؟!

آقا امام حسین (علیه السلام) هم نایبش مسلم بن عقیل را فرستاد کربلا، ببیند مردم اطاعت می کنند یا نه! نکردند دیگر! حالا تو همین طور بگو یا حجت بن الحسن! همین طور گریه کن که چرا من او را نمی بینم؟! چه چیزش را می خواهی ببینی؟! مگر او یس امام زمان خود را دید؟! ندیده؛ اما یقین به امام زمانش دارد. شما هم باید منتظر باشید و بگویید: آقا جان! بیا فرمان به ما بده! ما داریم امرت را اطاعت می کنیم، فرمان بده جانمان را قربانت کنیم.

امام زمان (عجل الله فرجه) نایب معلوم کرد، امام حسین (علیه السلام) هم می فرماید: متقی وکیل من است، بروید پیش وکیل من متقی! کجا می روید؟! همین طور که امام

حسین (علیه السلام) مرا نایب خودش قرار داده؛ من پسرم حاج ابوالفضل را نایب خودم قرار می‌دهم. کسی را مثل او ندیدم، خیلی مقام دارد؛ شما سخاوت‌هایتان را به ایشان بدهید.

وقتی به شهر مکه رفتم، در حجر اسماعیل از خدا خواستم که یک لحظه هم هست، خدمت امام زمان (عجل الله فرجه) برسم، گفتم: خدایا! مرا نسخه او قرار بده تا آقا را ببینم. وقتی به سرزمین من رفتم، آن جا یک حصیر برداشتم و کناری رفتم، اما نشد که امام زمانم را ببینم، برگشتم و در حجر اسماعیل آمدم، با گریه به خدا گفتم: خدایا! حاجت مرا که مستجاب نکردی! داد کشیدم و گفتم: می‌خواستم آقا امام زمانم را در سرزمین

منا ببینم!

یک دفعه آقا تشریف آورد، او را دیدم و با او حرف زدم. در این سفر یکی از مهندس ها با ما بود، خریدهای خیلی بدی کرد. یک دوربین عکاسی و یک رادیو خرید و گردنش انداخت. به او گفتم: آقا! این ساز هم می زند؟ گفت: می خواهم ساز بزند. احمد آقا، پسر حاج شیخ عباس به من برگشت و گفت: چه کار به مردم داری؟ مرحوم وزیری آن جا بود، یک دفعه بلند شد و گفت: شما دو نفر، حق ایشان را ضایع کردید، فردای قیامت باید جوابش را بدهید.

من ناراحت شدم و گفتم: خدایا! من که حرف بدی

نزدم. وقتی آقا تشریف آورد، گفتم: آقا جان! تو را به حق مادرت زهرا، آن‌هایی که می‌دانند و یک کاری می‌کنند، حُکمشان را بکن! آقا یک لبخندی به من زد که هنوز دندان‌های سفید آقا در نظرم است. ببین این‌طور باید باشید! تا آقا دید که من ناراحت هستم، وجود مبارکش آمد و مرا از ناراحتی درآورد.

حالا این شخصی که این خریدها را کرده بود، هنگام برگشت به ایران، آن‌ها را در چمدانش گذاشت، در فرودگاه جاده، چمدان گم شد. من ناراحت شدم، این‌طور باید بشوید! ببین من چه کار کردم؛ بلند شدم و دو رکعت نماز خواندم و گفتم: خدایا! من می‌خواهم این چمدان پیدا شود، این شخص می‌خواهد به ایران

برگردد و آن جا چمدانش را باز کند و این رادیو و دوربین
عکاسی را نشان خانواده اش بدهد، عشقش این است.
خدایا! چمدانش پیدا شود.

خلاصه بلند شدم و این قدر در فرودگاه جده گشتم تا
چمدانش را پیدا کردم و آوردم به او دادم، اما یک سال
کمتر زنده بود، مُرد. خدایا! امام زمان! شما شاهد باشید!
اگر من دیدارم با امام زمان (عجل الله فرجه) را گفتم،
می خواهم رفقایم مزه اش را بچشند، نمی خواهم بگویم
که من با امام زمان (عجل الله فرجه) رابطه دارم. خدایا!
تو خودت می دانی من به دو نفر نمی توانم دروغ بگویم:
یکی به تو ای خدا! یکی هم به امام زمان
(عجل الله فرجه)!

همین طور به امام زمان (عجل الله فرجه) گفتم: آقا جان! من دو خواهش از شما دارم، خواهش من این است که دلم می خواهد یاور شما باشم، اگر شما الآن امر کنی که سلطنت سلیمان را به من بدهند، یک قدری هم بالاتر، سلیمان سلطنتش یک حدی داشت، از من حد هم نداشته باشد، یعنی حکومت عالمی داشته باشم، من دلم خوش نیست؛ تا احقاق حق از دشمنان جدت حسین و مادرت زهرا نکنم. بعد به ایشان گفتم: آقا جان! من چه کار کنم که یاور شما باشم؟ ایشان فرمود: صلوات بفرست! هر روز و هر شب صلوات می فرستم به سلامتی امام زمان (عجل الله فرجه). می گویم خدایا! وجود مبارک امام زمان (عجل الله فرجه) را از جمیع بلاها

حفظ کن! از گیر چه کسی حفظ کند؟ از گیر آن‌ها که به ایشان می‌گویند: برگرد! ما داریم درست می‌کنیم.

الآن سخاوت از دست مردم گرفته شده، به کسی خدمت می‌کنند که امام زمان (عجل الله فرجه) می‌آید و گردنشان را می‌زند، خلاصه خبرهایی است. به امام زمان (عجل الله فرجه) برمی‌گردند؛ می‌گویند: خدا گفته توهین به یک مؤمن کنی، خانه مرا خراب کرده‌ای، این چطور مقدس‌ها را می‌کشد؟! صحنه را می‌بینند و آنچه مقدس است، به امام زمان (عجل الله فرجه) برمی‌گردد. یک روایت داریم؛ به امام زمان (عجل الله فرجه) می‌گویند: ما داریم درست می‌کنیم، برگرد؛ وگرنه تو را رَجُم [سنگسار] می‌کنیم! بدترین چیز این است که توهین به ولایت

می‌کنند.

امام زمان (عجل الله فرجه) یک دفعه می‌آید؛ می‌گوید حرم حضرت معصومه (علیها السلام) را خراب کن! مسجد را خراب کن! من توی آن مسجد النبی نرفتم، گفتم: ای مسجد! خراب شوی! متقی توی مسجد النبی نمی‌رود، منتظر است که امام زمان (عجل الله فرجه) بیاید این مسجد را خراب کند.

به امام زمان (عجل الله فرجه) می‌گویند چرا خراب می‌کنی؟ این عادی نیست. یک آجر برای ساختن مسجد بدهی، این قدر ثواب دارد. امام زمان (عجل الله فرجه) می‌آید مرقد را برمی‌دارد، مقدس‌ها به او

برمی گردند! آن کسی که به او علاقه دارند، امام گردنش را می زند. آن کسی که مقدس ها او را نمی خواستند، امام به او می گوید تو نماینده من هستی! به ایشان برمی گردند، خیلی شلوغ می شود، استاد های دانشگاه مردم را در مقابله با امام زمان (عجل الله فرجه) تحریک می کنند و می گویند بین چه کار می کند! امتحان بزرگی است! حالا من همه این ها را می گویم که وقتی امام زمان (عجل الله فرجه) آمد، بیدار باشید!

یک نفر خواب دید که پدرش همین طور می گوید قبر را بردار! بردار! آمدند و به من گفتند، گفتم: غصبی است، خمس و سهم امامش را بدهند! وقتی دادند، دیدند خوب شد. این حرم ها همه اش غصبی است که امام

زمان (عجل الله فرجه) برمی دارد. شخصی آمد سر قبر چهار امام در بقیع، آن قدر گریه کرد، امام صادق (علیه السلام) گفت: امر ما را اطاعت کن! یک فاجری ساخت، یک فاسقی خراب کرد. یک فاسقی ساخت، یک فاجری خراب کرد. برو ردّ کارت! من این را دارم می گویم: فاسق ساخت! حالا شاید این ها را برمی دارد خراب می کند، یک دفعه نگاه می کند ساخته می شود. او که نمی خواهد توهین به عمه اش بکند. وقتی امام زمان (عجل الله فرجه) می آید، این حرف ها که من زدم به دردتان می خورد و بیدار هستید.

ما باید به کارهای امام زمان (عجل الله فرجه) کاری نداشته باشیم. در بین چند هزار شاگرد امام صادق

(علیه السلام)، فقط هشام بود که وقتی امام گفت: فردا مرغ کشته بیاورید! همه کشتند، هشام نکشت! شاگردها کافر به امام هستند؛ می گفتند: امام خوشگلی هشام را می خواهد. این است که می گویم دنبال خلق نروید! دنبال چه کسی می روید؟!

مؤمن هم مثل امام صادق (علیه السلام) مگر می تواند کسی را تأیید کند؟! از ترس خوب ها نه از ترس عرق خورها و شراب خوارها، از ترس مقدس ها. حالا وقتی امام زمان (عجل الله فرجه) آمد، ما باید چه جور باشیم؟ فقط باید تسلیم باشیم؛ آن وقت یک عقیده دیگر هم داشته باشید: بدانید آن هایی که امام زمان (عجل الله فرجه) درباره شان این کار را می کند، مجرم

هستند. امام مجرم را از بین می برد. با این عقیده باشید، خیلی هم خوشحال هستید.

اگر امام زمان (عجل الله فرجه) بیاید، تمام خلقت خوشحال می شوند. امام زمان (عجل الله فرجه) می داند چه وقت ظهورش است، اما دو اجازه می خواهد: اول اجازه از خدا، بعد اجازه از حضرت زهرا (علیها السلام). باید از مادرش اجازه بگیرد و ظهور کند. حالا نگویید که ائمه (علیهم السلام) احتیاج دارند؛ این ها اجازه روی اجازه است، احترام روی احترام است. این ظهوری که میلیاردها دم شمشیر آقا قرار می گیرد و دین خدا پیاده می شود، باید با اجازه حضرت زهرا (علیها السلام) باشد. حالا امام زمان (عجل الله فرجه)، وقتی خدا اجازه به او

می دهد، خدا از بس خوشش می آید، می گوید: اجازه از مادرت هم بگیر! می فرماید: مادر جان! اجازه می دهی؟ حالا فاطمه زهرا (علیها السلام) می فرماید: چون خدا گفته، مهدی! قیام کن! امام صادق (علیه السلام) می گوید: ما حجتیم از برای خلق، مادرمان زهرا (علیها السلام) حجت است از برای ما؛ اگر ما نباشیم دنیا فروریزان می شود. اگر مادرمان زهرا (علیها السلام) نباشد، ما اصلاً نیستیم. آیا حضرت زهرا (علیها السلام) از برای شما حجت نیست که بیاید قدری امرش را اطاعت کنید؟! آخر باید حضرت زهرا (علیها السلام) شفاعتتان را بکند.

یک آیه در قرآن داریم، می گوید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ

الأرض:» این نوری است که از برای خداست، در تمام ارض و سماء می تابد، اما این تابش، تابش نور خداست، نور ولایت است، نور امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است، چرا؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: ما اهل بیت (علیهم السلام)، اول کسی هستیم که خدای تبارک و تعالی نور ما را خلق کرد، یعنی آن ها «نورُ الله» هستند، نور خدا هستند. مگر ما نمی گوییم که آقا امام زمان (عجل الله فرجه) اگر نباشد، تمام عالم فروریزان می شود؟! یعنی نور ولایت باید در تمام خلقت باشد. تمام نور خلقت به واسطه علی (علیه السلام) و بچه های علی (علیهم السلام) است.

من الآن یک چیزی به شما بگویم: قوم حضرت موسی

هفتاد قبیله بودند، بنی اسرائیل ایرادی بودند، آمدند به موسی گفتند: ما خدا را می خواهیم ببینیم، هر چه گفت آیات را ببینید، زمین و آسمان را ببینید. باور نکردند. امر شد: یا موسی! از هر قبیله یک نفر انتخاب کن، هفتاد نفر شوند؛ آن ها را در کوه طور بیاور! کوهی بود که آن جا عبادت می کردند. هفتاد نفر از بزرگان شان انتخاب شدند و آمدند.

روایت داریم: یک نوری به کوه تجلی کرد نه روی سر این ها، هفتاد نفر مُردند، موسی هم غش کرد. من بعد حالا جبرئیل یا امر خدا، موسی را به هوش آورد، گفت: خدایا! ما وقتی از این ها کسی را نکشته بودیم این ها ایمان نمی آوردند، حالا که هفتاد نفر از این ها کشته

شدند، گفت: دعا کن زنده‌شان می‌کنم؛ دعا کرد، زنده شدند. نصف این‌ها گفتند: سلام بر پروردگار موسی! نصفشان گفتند: موسی جادو کرده. حضرت موسی به خدا می‌گوید: خدایا! نور خودت بود؟ می‌گوید: لا! می‌گوید: نور محمد و آل محمد بود؟ می‌گوید: لا! می‌گوید: نور انبیاء بود؟ می‌گوید: لا! می‌گوید: خدا! نور چه کسی بود؟ مرا از آن‌ها قرار بده! گفت: یکی از شیعه‌های امت پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آخرالزمان که دینش را حفظ کند. گفت: این‌ها چه کار می‌کنند به آن جا رسیده‌اند؟ گفت: یکی کار ریا نمی‌کنند، یکی هم امر مرا به هر امری ترجیح می‌دهند. یکی هم معصیت ولایتی نمی‌کنند.

پیامبر (صلی الله علیه وآله) می گوید: «أنا مدينة العلم و علیّ بابها»؛ عزیز من! بیا در دامن علی (علیه السلام)! بیا از در علی (علیه السلام)! بیا از در شیعه، خدا را بشناس! از در شیعه بیا در ولایت، آن وقت از توی ولایت در خداشناسی برویم. ببین آن هفتاد نفر مُردند؛ اگر خدا نورش تجلی کند، تمام عالم را رُبس [ذوب] می کند؛ چیزی در عالم نمی ماند، پس خدا نورش را به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، به این دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) داده؛ اما به قول من که خودم حالی ام بشود کنترل است، یعنی این ها باید با اجازه خدا نورفشانی کنند.

رسول الله (صلی الله علیه وآله) فرمود: بترسید از آن روزی

که علی لباس قرمز پیوشد و با ذوالفقار سوار چینه [دیوار] شود! عمر با عده‌ای از زن‌ها آمد که حضرت زهرا (علیها السلام) را از قبر بیرون بیاورد تا خلیفه اسلام به او نماز بخواند. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) گفت: عمر! برو! نرفت. با دو انگشتش گلوی عمر را فشار داد، داشت خفه می‌شد که عباس، عموی پیامبر گفت: تو را به حق صاحب این قبر یعنی پیامبر، از او دست بردار و رهایش کن! امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) دست برداشت و رفت؛ پس فقط امیرالمؤمنین (علیه السلام) قبر حضرت زهرا (علیها السلام) را می‌داند؛ چون حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود: علی جان! بیا سر قبر من قرآن بخوان! من از تو خوشم می‌آید، می‌خواهم صدایت را

بشنوم. من تا آخرین نفس گفتم علی و حمایت از تو کردم؛ حالا می‌خواهم صدایت را بشنوم. هیچ کس قبر مخفی زهرا را مرضیه (علیها السلام) را نمی‌داند تا امام زمان (عجل الله فرجه) تشریف بیاورد.

ایشان از مکه معظمه می‌آید. بعد به مدینه، سر قبر مادرش می‌رود و می‌فرماید: مادر جان! من آمدم، چقدر «هل من ناصر» گفتم، کسی نیامد تو را یاری کند! به اندازه تمام دنیا سوختم و اشک ریختم. اگر اشک چشمم تمام شد، برایت خون گریه کردم. امام زمان (عجل الله فرجه) حمد و ستایش خدا را می‌کند که الآن به دست من خواست خدا جاری شد، رجعت جاری شد؛ می‌فرماید: من از این‌ها که به تو ظلم کردند، احقاق حق

می‌کنم.

امام زمان (عجل الله فرجه) عمر و ابابکر را از قبر درمی‌آورد، از جهنم بیرون می‌آورد، این‌ها را آتش می‌زند تا مردم بدانند. می‌فرماید: چرا با مادر ما این کار را کردید؟! هیچ‌کسی نبود که در خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بسوزاند و وارد خانه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بشود، هیچ‌کسی نبود در همه عالم؛ عمر این کار را کرد.

چرا امام زمان (عجل الله فرجه) عمر و ابابکر را از قبر درمی‌آورد و به دار می‌زند؟! چون می‌خواهد گمراهی را تمام کند! آن درخت را من دیده‌ام. امام زمان

(عجل الله فرجه) این ها را به درخت می بندد. دست امام زمان (عجل الله فرجه) که به درخت می خورد، آن درخت سبز می شود. حالا آن ها را به این درخت بسته، می گویند چرا درخت سبز شد؟ باز ایمان به امام زمان (عجل الله فرجه) نمی آورند، آن سبزی را از عمر و ابابکر می بینند!

الآن هم هستند کسانی که پیروی از عمر می کنند، شماها پیرو عمر نباشید! این مردم خوب هایشان پیرو اعمال خودشان هستند، پیرو رجعت نیستند؛ حالا پیامبر (صلی الله علیه وآله) می گوید: کسی که در آخرالزمان دینش را حفظ کند، با من و در درجه من است. از آن طرف هم می گوید: اگر یک نفر بادین از دنیا برود،

ملائکه آسمان هیجان می کنند. چرا؟ دنبال کسانی که تأیید نیستند، رفتند. الآن چه کسی بادین از دنیا می رود؟! دین، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

امام زمان (عجل الله فرجه) قبر مادرش زهرا (علیها السلام) را معلوم می کند، گنبد و بارگاه برایش می سازد. یک روایت داریم: آن هایی که در آرزوی امام زمان (عجل الله فرجه) بودند، زنده می شوند و می آیند پای رکاب امام زمان (عجل الله فرجه)، می روند سر قبر زهرای عزیز (علیها السلام). رفقا! إن شاء الله ما هم از آن ها باشیم، اگر مُردیم با این آرزو بمیریم که بیاییم در رکاب امام زمان (عجل الله فرجه)، برویم قبر حضرت زهرا (علیها السلام) را زیارت کنیم، اما با آرزوی یاوری امام

زمان (عجل الله فرجه). وقتی این طوری شدی به بهشتش هم پشت پا می زنی. به فردوس و جناتش هم پشت پا می زنی؛ چون که می فهمی امکان تو این است که آقا بیاید احقاق حق از دشمنان حضرت زهرا و امام حسین کند؛ گفتم:

پشت پا بر عالم امکان زدم

دست بر دامن زهرا زدم

اما وقتی اهل دنیا شدی، خیال می کنی دنیا امکانِ تو را عمل می کند.

رفقا! شما هم اگر پشت پا بر عالم امکان بزنید، برمی گردید؛ شبیه متقی می شوید. إن شاء الله متقی

می آید، شما هم می آید، از این جا نروید! شما که شبیه متقی شدید، اول: سخی باشید! هر پولی که می دهید، خدا ثواب هفتاد حج، هفتاد عمره به شما می دهد؛ امام زمان (عجل الله فرجه) هم از سخاوت خیلی خوشش می آید. دوم: این سخاوتتان را به آخر برسانید تا زمان رجعت، یکی هم گناه نکنید و دنبال خلق نروید؛ آن وقت شما ذخیره امام زمانید.

من دارم «هل من ناصر» می گویم؛ هل من ناصر من این است که حرف بشنوید، به هل من ناصر امام زمان (علیه السلام) اتصال شوید. ان شاء الله وقتی آقا امام زمان (عجل الله فرجه) تشریف می آورد، دست از کارهایتان بردارید و بدوید دنبال امام زمان (عجل الله فرجه). به

دینم، من خودم همین طورم؛ تا به من گفتند امام زمان (عجل الله فرجه) ظهور کرده، دویدم. وقتی دنبالش رفتید، دنبال دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) رفته اید؛ آن ها همه شان پیش امام زمان (عجل الله فرجه) هستند. به دینم، خود متقی رفته، دلش می خواهد شما هم پیش امام زمان (عجل الله فرجه) بروید. من شماها را خیلی می خواهم، اما یک ترس دارم، ترسم این است که وقتی امام زمان (عجل الله فرجه) آمد، شما دنبالش نروید. چه در دنیا بودم، چه از دنیا رفتم، بروید دنبال امام زمان (عجل الله فرجه)؛ یکی هم عکس مرا در خانه هایتان بزنید؛ این عکس یادگار است و شما پیرو متقی هستید.

خدایا! توفیقی به ما بده که قدردانی از ولایت کنیم، ما کسی را بخواهیم که تو می خواهی!

إن شاء الله منتظر رجعت باشید، الآن هر چه نگاه می کنی مردم می بینی، موقع رجعت متدین می بینی. من منتظر رجعت هستم. آن کسی که شما را تهیه کرده، خودش منتظر رجعت است. وقتی به عکس متقی نگاه می کنید، عکسش هم به شما می گوید منتظر رجعت باشید و شما را دعوت به رجعت می کند.

روایت صحیح داریم: وقتی عالم می خواهد به هم بخورد، خدا به جبرئیل می گوید: یا جبرئیل! برو آن جا قبر آقا امام حسین (علیه السلام) را بلند کن! آن زمین، علین

است، مبادا به هم بخورد، آن را کجا می برد؟ در عرش. خدا حاج شیخ عباس را رحمت کند! گفت: وقتی یک قدری بالا برد، یک تکان به آن زمین می دهد، تمام مشرکین و منافقین می ریزند. فقط آن هایی که هل من ناصر امام حسین (علیه السلام) را لبيک گفتند و در آن جا خوابیده اند، این ها را در عرش خودش می برد. کجاییم ما؟! چه فکری می کنیم؟! چرا این فکرها را نمی کنید و می روید خودتان را اسیر یک حرف هایی می کنید؟! هم خودتان و هم مغز مبارکتان را اذیت می کنید.

آدم فقط باید غصه ولایت را بخورد. غصه امام حسین (علیه السلام) و حضرت زهرا (علیها السلام) را بخورد؛ چرا به دین ما و به ناموس خدا لطمه خورد؟! آقا ابوالفضل

(علیه السلام) هم می گوید: تا زنده ام ای لشکر! حامی
دینم، دینم حسین (علیه السلام) است. عزیزان من! اگر
شما هم دینتان امام زمان (عجل الله فرجه) باشد، این
حرف های بیهوده چیست که می زنید؟! به امام زمان
قسم، اگر در این حرف ها بروید، دیگر حرفی نیست که
درست کنید، اصلاً فرصت نمی کنید. من که این طوری ام؛
به خدا می گویم: خدا! هیچ کس نمی تواند کسری مرا
درست کند مگر امام زمان (عجل الله فرجه) بیاید. آن
غصه، شفاعت است، سرفرازی از دنیا است؛ آن فکر،
فکری است که خدا از شیعه چنین انتظاری دارد. آن
غصه، بیداری است، بیداری جهان است. آن غصه، روح
شما را تقویت می کند، شما را به کل کمال می رساند.

می گوید: یک لکه اشک برای امام حسین (علیه السلام) بریزی، خدا از سر تمام گناهانت می گذرد.

من یک پاره وقت ها که صحبت می کنم، نصف شب به امام زمان (عجل الله فرجه) می گویم: تو یک چیزهایی داری که من ندارم، کاش من هم داشتم؛ یکی کفش مادرت زهرا (علیها السلام)! اگر همه دنیا را به من بدهند، کفش را بگذارند آن طرف، والله! همه دنیا را می دهم، کفش زهرا (علیها السلام) را می گیرم. یکی هم پیراهن امام حسین (علیه السلام) پیش توست، تو هر دفعه نگاه به این ها می کنی، اشک می ریزی؛ اما شما می روید ویدیو و تلویزیون و ماهواره می زنید، بی غیرت ها! آن وقت شما امام زمان (عجل الله فرجه) را دوست دارید؟! او چه کار

می کند؟! شما باید سنخه او باشید.

سُ م اسب امام زمان (عجل الله فرجه) که روی زمین می آید، به تمام خلقت دمیده می شود! آن هایی که از بهشت گذشته اند؛ ندا می دهند: آقا جان! ما آمدیم. کسانی که انفاق داشته اند و به فکر فقرا بوده اند، سنخه این ها هستند. خوش به حالشان که در رجعت هم می آیند.

شما باید لیبیک به امام زمان (عجل الله فرجه) بگویید! همیشه آست هست، خیال کرده اید آست آن موقعی است که شما ذرات بوده اید! الآن هم آست است، شیطان و خلق دارد شما را دعوت می کند، شما هم به او

لیک می گوید. اگر به خدا لیک گفتید، دیگر به خلق لیک نمی گوید!

کسانی بودند که می خواستند به توسط آن حرفی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) گفته، یک استفاده شخصی بکنند. الآن هم توی مردم هستند، مثلاً اگر از آن ها پرسیده شود: آیا پیش حاج حسین بودی؟ می گوید: بله! بله! ما خدمت ایشان بودیم؛ یعنی ما با ایشان رابطه داریم. او دروغ می گوید؛ یک دفعه پیش من آمده و رفته؛ من دیگر او را ندیدم. تو چه رابطه ای داری؟! رابطه با کسی دیگر داری. بیشتر مردم با ائمه طاهرین (علیهم السلام) رابطه ای هستند، با مؤمن هم رابطه ای هستند. وقتی عمر به خلافت رسید، دید پیامبر

(صلی الله علیه وآله) این همه تعریف او یس را کرده. حالا با آن فکر خودش دارد می رود او یس را ببیند؛ نه به خاطر این که پیامبر (صلی الله علیه وآله) گفته. عمر پیش امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می رود و می گوید: علی! این همه پیامبر (صلی الله علیه وآله) تعریف او یس را کرده، ما از وقتی که به خلافت رسیدیم، نرفتیم یک سری به او بزیم و او را ببینیم، بیا با هم پیش او یس برویم؛ می خواهد او یس به او دعا کند.

وقتی عمر و ابابکر با امیرالمؤمنین (علیه السلام) نزد او یس رفتند، عمر پیش دستی کرد و گفت: او یس! سرت سلامت! پیامبر (صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت؛ اما بشارت! پیامبر (صلی الله علیه وآله) خیلی تعریف شما را

کرده، تو اهل بهشتی، دعایت مستجاب است و نفرینت گیراست. ما زحمت کش ها هستیم، این قدر جنگ رفتیم، ده، دوازده سال خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بودیم. همین طور بنا کرد تعریف خودش را کردن. حالا به خیالش اویس نمی داند. باباجان! مؤمن، ماورای تو را می بیند. عمر گفت: یک دعایی به ما دو نفر یعنی ابابکر و خودش بکن! اویس گفت: در جنگ احد کدام دندان های پیامبر (صلی الله علیه وآله) شکست؟ عمر و ابابکر در این سؤال ماندند. اویس به آن ها گفت کدام دندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) شکست! عمر گفت: تو که نبودی، چطوری این را می گویی؟! گفت: من از خدا خواستم هر آسیبی که به پیامبر (صلی الله علیه وآله)

می خورد، به من هم بخورد.

حالا او یس یک نگاهی کرد و گفت: پیامبر (صلی الله علیه وآله) که از دنیا رفت، چه کسی را جای خودش گذاشت؟ آیا بعد از خودش وصی معلوم کرد؟ عمر گفت: اشجع امت! پیرمردی که سال های سال در جنگ بود، سال های سال در امر پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود. سال های سال بازی درآورده بود، اشجع امت! او یس گفت: خدا شما دو نفر را لعنت کند! خدا شما دو نفر را از رحمتش دور کند! یک نگاهی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) کرد و گفت: «سیماه رسول الله»؛ تمام سیمای رسول الله (صلی الله علیه وآله)، به این جوان جمع است. ببینید چطور ولایت قلبش را باز کرده!

کسی که در آلت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ندیده، در این آلت کبیره، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را می شناسد. کسی که به ظاهر در بیابان است، خلفاء را محکوم می کند، در مقابلش بیچاره و فلجند. مگر عمر فقیه نیست؟! در مقابل او ایس؛ یک شترچران، محکوم است. هماهنگ ولایت است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) می گوید: برادر من است؛ شما هم وقتی هماهنگی با ولایت داشتی، برادر آن هستید.

شما الآن سخی هستید، اما یک کارهای ناصحیح می کنید، این است که او ایس نمی شوید. الآن چه کسی منتظر رجعت است؟ فقط متقی؛ اما همه مردم دنبال گناه هستند! شما بروید کنار! اما با سخاوت بروید کنار!

این جلسه کنار است، پیامبر (صلی الله علیه وآله) هم این را فرمود. شما اگر به امام زمان (عجل الله فرجه) اعتقاد دارید، امام زمان (عجل الله فرجه) رفته کنار، شما هم بروید کنار؛ این به نظرم جرم نباشد!

اگر پیرو رجعت شدید، یاور امام زمان (عجل الله فرجه) هستید، چون نتیجه خودِ امام زمان (عجل الله فرجه) رجعت است، این رجعت را خدا به دست امام زمان (عجل الله فرجه) معلوم کرده، آن وقت ایشان می آید، پرچمش را افراشته می کند، می گوید: «یا أهل العالم! أنا بقية الله»، به تمام خلقت می گوید: من آمدم! به تمام ائمه طاهرين (علیهم السلام)، تا حتی به رسول الله (صلی الله علیه وآله)، به علی ولی الله (علیه السلام)

می گوید من آدمم. چرا؟ دارد می گوید شما پیرو رجعت باشید! رفقای عزیز! متقی هم به شما می گوید: پیرو رجعت باشید، توی رجعت باشید، با رجعت هم سر و کار داشته باشید، آن وقت شما پیرو امام زمانید.

آن قدر خدا خوشش می آید که شما یاور امام زمان (عجل الله فرجه) باشید؛ امام زمان (عجل الله فرجه) که به شما احتیاج ندارد، چون وقتی امام زمان (عجل الله فرجه) می آید، هفتاد هزار ملاک از آسمان با شمشیر می آید. آقا جان! چرا غصه می خوری؟! من هفتاد هزار ملاک به تو دادم، هر کاری می خواهی بکنی بکن! امام زمان (عجل الله فرجه) هم می خواهد احقاق حق از دشمنان حضرت زهرا، از قاتلین جدش امام حسین

بکند. من به شما بگویم امام زمان (عجل الله فرجه) تا رجعت صبر ندارد، زودتر می آید. چرا؟ گفتیم: زهرا جان! تو را به حق حسینت و حسنت، به امام زمان (عجل الله فرجه) بگو بیاید. آخر باید حضرت زهرا (علیها السلام) بگوید. من از حضرت زهرا (علیها السلام)، خواهش کردم که بگو: امام زمان (عجل الله فرجه) بیاید، کفر زمین را گرفته است.

در تمام این خلقتی که خدا دارد اصلاً واللّه، به خود خدا قسم، مانند حضرت زهرا (علیها السلام) نیست! خدا یک الگویی در تمام خلقت معلوم کرده؛ این پنج تن را در «حدیث کساء» معلوم کرده؛ می گوید: به عزت و جلالم، تمام خلقت را به واسطه شما خلق کردم، پس حضرت

زهرا (علیها السلام) یک خلقت است، حالا یک خلقت، خودش را فدای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می کند نه فدای جسم علی (علیه السلام)، فدای حقیقت علی (علیه السلام)! حقیقت ولایت؛ حقیقت تمام کون و مکان است.

زهرای عزیز (علیها السلام) فدای حقیقت ولایت و امر خدا شد. هیچ کس حقیقت زهرای عزیز (علیها السلام) را نگفته، وقتی که حقیقت تمام خلقت امام زمان (عجل الله فرجه) تشریف می آورد، آن جا هم کمک کننده اش امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. قربان علی بروم! در همه جا مشکل گشاست! از زمانی که امیرالمؤمنین علی «علیه السلام» در ظاهر از دنیا رفته،

فقط موقع امام زمان (عجل الله فرجه) می آید و مَهر می زند: «مؤمن! منافق!» وقتی گردن منافقان را می زند؛ آن موقع می شود زهرای عزیز (علیها السلام) را افشا کرد.

رفقای عزیز! فکر کنید! تفکر داشته باشید! روح تمام ماورا ولایت است. قیامت کبری افشای ولایت است، قیامت صغری؛ یعنی رجعت هم افشای ولایت است. آقا امام زمان (عجل الله فرجه) که عمر و ابابکر و عده‌ای را به دار می زند؛ دارد به مردم می گوید ببینید این‌ها غاصب بودند! این‌ها بدعت‌گذار بودند و مردم را گمراه کردند؛ پس همین جا هم افشای ولایت می شود. مگر نمی فرماید مادر جان! می آیم و احقاق حق از دشمنانت می کنم؛ یا جداه! می آیم و احقاق حق از دشمنانت

می‌کنم؟!

خودِ امام زمان (عجل الله فرجه) وقتی می‌آید، می‌گوید:
منم نوح! منم آدم! منم پیامبر آخر الزمان! نمی‌گوید منم
علی! چرا نمی‌گوید من علی هستم؟ خودِ امام زمان
(عجل الله فرجه) هم به امر امیرالمؤمنین علی
(علیه السلام) است، به امر حضرت زهرا (علیها السلام)
است. به حضرت عباس، تا دست از دنیا برندارید،
نمی‌فهمید! امام صادق (علیه السلام) می‌گوید: من
انتظار فرج دارم، اغلب ما انتظار خلق داریم نه انتظار
امام زمان (عجل الله فرجه)! خودِ امام زمان
(عجل الله فرجه) هم انتظار رجعت دارد. چرا می‌گوید
رضایت خدا از هر ثوابی بالاتر است؟ دو ثواب، خیلی

مهم است: یکی «انتظار الفرج»؛ انتظار امام زمان (عجل الله فرجه)، یکی هم این که صفت رضا داشته باشید. همان انتظار الفرج به این وصل است، چون که راضی هستی، می خواهی جانت را برای امام زمان خودت هدیه کنی. شما هم اگر جایی نروید، انتظار رجعت دارید؛ آن وقت اگر از دنیا رفتید، با انتظار الفرج از دنیا رفته اید. کسی که انتظار الفرج دارد، اهل بهشت است؛ اهل نجواست.

من می گویم که یاوران امام زمان (عجل الله فرجه) از شهدای کربلا بالاترند، دلیل هم دارم؛ پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: آخر الزمان، اگر بخواهید دینتان حفظ باشد، واجبات، ترک محرمات، به خیر و شرّ

مردم شرکت نکنید! منتظر امام زمانتان باشید، آن وقت ثواب هزار شهید به شما می دهد. حبیب بن مظاهر یک شهید است، مسلم بن عوسجه یک شهید است؛ اما می گوید منتظر امام زمان (عجل الله فرجه) ثواب هزار شهید می برد. چرا؟ دلیلش این است: وقتی که امام زمان (عجل الله فرجه) می آید، شما یاورش هستی، حکومت غصب کنار می رود، آن وقت تولید امام زمان (عجل الله فرجه) زیاد است، ببین چقدر مردم را هدایت می کند؛ حالا ای یاور امام زمان! صدها هدایت نصیب تو می شود. چرا؟ مگر نمی گوید یک آدمی را هدایت کردی، عالمی را هدایت کردی؟! اما باید وقتی آقا امام زمان (عجل الله فرجه) می آید، جانت را فدایش کنی، مقصد

نداشته باشی؛ بگویی یک جان دارم، می خواهم فدایش کنم، پس عزیز من! تو یاور امام زمان (عجل الله فرجه) هستی. اگر امام زمان (عجل الله فرجه) نیامده، تو این جوری هم باشی، یاوری؛ با آن تولیدها شریک هستی. چرا متوجه نیستیم وقت خودمان را بیهوده طی می کنیم؟! بیایید توجه کنید! بیایید وقتتان را در این حرف ها طی کنید؛ اما منتظر باشید!

ببین من روایت و حدیث برای شما گفتم، خیلی کشیدن این حرف مشکل است! امام زمان (عجل الله فرجه) درباره شهدای کربلا می گوید: «السلام علیک یا عبد الصالح، المطیع لله و لرسوله»، جانم فدایتان! آن به جای خودش، اما این که می گویم اصحاب امام زمان

(عجل الله فرجه) بالاتر از اصحاب امام حسین (علیه السلام) هستند، دلیلش این است: حکومت غاصب کنار می رود، وجود مبارک امام زمان (عجل الله فرجه) می آید؛ آن وقت شما با تولیدش شریک هستید.

حالا عزیز من! یک اندازه ای فکر کن! سکوت اختیار کن! یک اندازه ای تأنی داشته باش و یاور امام زمان خودت باش! واللہ! از آن تولید استفاده می بری؛ این است که می گویم: ای شیعه! ای کسی که تو را تأیید کرده! یک دانه نفس بکشی، افضل از عبادت ثقلین است؛ دلیلش این است که اگر تو یاور امام زمان (عجل الله فرجه) باشی، از آن تولید امام زمان (عجل الله فرجه) سهام

می‌بری؛ هر کسی که حرف دارد، بزند. برای کشیدن این حرف، باید مغزت متقی باشد، وگرنه نمی‌توانی بکشی. حالا ما چه کار داریم می‌کنیم؟! ساکت! شما همیشه باید در فکر باشی از کارت که دست می‌کشی، با امام زمانت نجوا کنی. اگر نجوا با امام زمانت بکنی، یقین داری وجود مبارک ایشان هست. چرا می‌گویند برای امام زمانت صدقه بده؟ وقتی شما یک پسر داری، برای او صدقه می‌دهی. یقین داری وجود مبارک امام زمان (عجل‌الله فرجه) هست که برایش صدقه می‌دهی؛ آن وقت یقینت زیاد می‌شود. بیایید گوش بدهید!

به امام زمان (عجل‌الله فرجه) گفتم: یا امام زمان! رجعت شد آمدی، مرا صدا کن بیایم! هر چند در بهشت باشم،

آن بهشت دیگر زشت است! حتی زمین هم کمک می کند، خیلی ها را فرو می برد؛ آن موقع دیگر «من» در کار نیست، آن وقت به شما قدرت چهل نفر شجاع را می دهد. حتی امام حسین (علیه السلام) این قدر سلطنت می کند که ابروهایش سفید شود و روی پلکش باشد. اشاره می شود شمشیر از آسمان می ریزد. تماشاها دارد، اما تماشای دنیا نداشته باشید! لذت واقعی، به ولایت رسیدن است. می خواهی علی (علیه السلام) و زهرا (علیهما السلام) را ببینی، این لذت واقعی است. لذت واقعی «هستی» است، دنبال توست؛ بقیه لذت ها برخورداردی و فانی است. گفتم: حاضرم در مشکلات باشم، اما علی (علیه السلام) و زهرا (علیهما السلام) را ببینم!

قشنگش علی (علیه السلام) و زهرا (علیها السلام) است!
تمام خلقت تنظیم است، بیایید تنظیم را به هم نزنیم!
من به شما گفتم در مکه نقش برداری می شود، تمام
کارهایی که می کنید نقش دارد، حالا در آئینه
امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، همه حیوان هستیم،
انسان نیستیم! بیایید نقش خوب در وجودتان ایجاد
کنید، کار خیر کنید، ذکر بگویید، انفاق کنید و دست
بیچاره و ناتوانی را بگیرید. با این دستتان به دیگران
توان بدهید تا نقش خوب بردارد. وقتی آقا امام زمان
(عجل الله فرجه) تشریف می آورد، آن موقع امام زمان
(عجل الله فرجه) آئینه حق است، ما در آئینه اش حیوان
هستیم! تمام آنچه که چندین سال در دلمان بوده، در

پیشانی می آید و مهر می زند: منافق!

ایراد به امام زمان (عجل الله فرجه) نکنید! خدا یاری اش می کند و او را از تهمت درمی آورد. چه کسی به او تهمت می زند؟ مقدس ها. حالا خدا او را یاری می کند. امام زمان (عجل الله فرجه) به مردم می گوید: من کسی را نمی گشتم، منافق ها را گشتم، او روی پیشانی اش مهر منافق بود. به امام زمان (عجل الله فرجه) هم ایراد می کنند؛ می گویند: چرا بچه ها را می گشی؟ بچه ها که تقصیر ندارند، اما جلوتر امام صادق (علیه السلام) فرموده امام زمان (عجل الله فرجه) کار خضر را می کند؛ می فهمد بزرگ بشود، ایده اش همان است. این که پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرماید می میری به زمان

جاهلیت، برای این است که امام زمانت را قبول نداری. الآن که شما نشستی، توی دلت آن است، خدا با آن با تو رفتار می‌کند، ایده‌ات روی پیشانی می‌آید.

یک بار سرِ کوچه‌مان آمدم که سوار ماشین بشوم و به حرم حضرت معصومه (علیها السلام) بروم. دیدم که تمامی مردم حیوانند. یک دفعه دیدم هودجی از آسمان پایین آمد، سوار شدم. خوب یادم است از رودخانه قم ردّ شد، رفت و رفت، از کوه‌ها ردّ شد، به یک عمارتی رسیدم. آقای بزرگواری آن جا بود، به ایشان گفتم: شما مرا از دست آن حیوانات نجات دادید، ممکن بود مرا بَدَرنند؛ اما آقا جان! اگر شما تقوا نداشته باشید، شما را هم نمی‌خواهم.

وقتی از آن جا آمدم، خیلی ناراحت شدم که چرا این حرف را زدم! آقا حاضر شد و فرمود: حسین! چرا ناراحتی؟! ما خودمان به تو القا کردیم که این حرف را بزنی! بین من چه می گویم! آن را که درونم است، افشا می کنم، من تقوا می خواهم! اما شما چه می خواهید؟! من خواست آن ها را می خواهم! امر آن ها را افشا می کنم! اما شما با یک چلوکباب دنبال خلق می روید! چرا دنبال امام زمان (عجل الله فرجه) نمی روید؟! چرا هر چیزی را می خورید، مال حرام و مصادره می خورید؟! هنوز هم دنبالش هستید! هر کسی را می بینم، دنبال خلق است! فردای قیامت پشیمان می شوید! به گونه ای که اگر پشیمانی تان را به اهل محشر قسمت کنند، به همه

می‌رسد.

دو نفر با هم رفیق بودند، به یکدیگر گفتند: ما باید تمام مشکلاتمان را از امام زمان (عجل الله فرجه) بخواهیم که حل کند؛ به خاطر همین چهل شب جمعه، پابرهنه به مسجد سهله آمدند و امام زمان امام زمان کردند. گفتند که ما باید امام زمان (عجل الله فرجه) را ببینیم. شب آخر که شد، حضرت حاضر شد، آن‌ها دیدند یک عربی که کیسه‌ای در دستش است، با این‌ها همسفر شد، یک قدری که رفتند، به آن‌ها گفت: رفقا! این کیسه این‌جا باشد؛ من به این آبادی نزدیک می‌روم؛ تا وقتی که شما یک استراحتی بکنید و چیزی بخورید، من آمده‌ام. امام زمان (عجل الله فرجه) کیسه را پیش این دو

نفر گذاشت و رفت.

وقتی آن‌ها به درون کیسه نگاه کردند، دیدند پُر از جواهرات است. یکی از آن‌ها به رفیقش گفت: بیا یک چاله‌ای بکنیم. تا این عرب آمد، او را بکشیم و در این چاله بیندازیم، پول‌ها را هم قسمت کنیم. تا این را گفت، امام صدا زد: شما می‌خواهید امام زمان (عجل الله فرجه) را بکشید یا این که او را ببینید؟! وقتی این بار، درون کیسه را نگاه کردند، دیدند پُر از تنگیله [خاکستر، خُرده شیشه] است. عزیز من! بین این‌ها هم از امتحان در نیامدند!

شخصی چندین وقت به مسجد سهله یا مسجد

جمکران رفت تا خدمت امام زمان (عجل الله فرجه) برسد، وقتی خدمت امام زمان (عجل الله فرجه) رسید، امام به او فرمود: پدرجان! این جا آمده‌ای چه کار کنی؟ گفت: من می‌خواهم امام زمانم را ببینم، خیلی سال است که به این جا می‌آیم! گفت: حالا من امام زمان! از او چه می‌خواهی؟ گفت: اگر تو امام زمان (عجل الله فرجه) هستی، این بیل مرا پارو کن! آن شخص رعیت بود، یک قدری که راه رفت، دید یک پارو در دستش است.

رفقای عزیز! بیایید ما مثل این شخص نباشیم که مطلب را متوجه نبود و نفهمید از امام زمانش چه بخواهد! انسان نباید چیزی از امام زمانش بخواهد که نابود می‌شود. خجالت بکش! یک خانه و ماشین مدل

بالا از امام زمانت می خواهی؟! فکرت کوتاه است! چرا امام زمان (عجل الله فرجه) را نمی بینید؟ چون فکرتان کوتاه است، آن چیزی که از امام زمان (عجل الله فرجه) می خواهید، باید تولیدش به دوستان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برسد. چطور به شما نمی دهد؟! من عقیده ام این است: اول چیزی که شما از امام زمان (عجل الله فرجه) می خواهید، باید بگویید: آقا جان! ما را در آخرالزمان، در پناه خودت حفظ کن! ما را زیر بال خودت بگیر! همه می خواهند دین ما را ببرند، اصلاً کسی نیست که نخواهد دین ما را ببرد. دومی اش این است که آقا جان! تتمه عمر ما را در خواسته خودت، هدف خودت، راه خودت قرار بده!

چیزی که من از امام زمان (عجل الله فرجه) خواستم، این بود که گفتم: آقا جان! خودت را به من بده! اگر خودش را بدهد، بالاتر از همه خلقت را داده. آن امام زمان (عجل الله فرجه) که به تو می دهد، جسمش را نمی دهد، مهرش را می دهد؛ وقتی مهرش را داد، خودش را می دهد؛ دیگر هیچ مهری به تو، تو را افشا نمی کند، فقط محبت امام زمان! آن وقت در دلت محبت دیگری نداری. یکی هم گفتم: آقا جان! حمایت از ولایت به من بده تا زهرای عزیز (علیها السلام) خوشحال شود و بگوید یک نفر از ولایت حمایت کرد.

دیگر این که گفتم: آقا جان! دو چیز است که مرا می کُشد، یعنی تمام گوشت بدن مرا دارد آب می کند! اگر تمام

عالم را در اختیارم بگذاری، می‌سوزم؛ هیچ کس این سوختن مرا نمی‌تواند آرام کند؛ نه بهشت، نه فردوس، نه جنات آرامم نمی‌کند و می‌سوزم!

امام زمان! یکی مصیبت جدّت حسین (علیه السلام) است، یکی مصیبتی است که به مادرت زهرا (علیها السلام) توهین کردند، یکی هم اسیری عمه‌ات زینب (علیها السلام) است. تا اسم مادرش را گفتم، یک دفعه تکان خورد، مصیبت زهرا ی عزیز (علیها السلام) امام زمان (عجل الله فرجه) را تکان می‌دهد. اگر امام زمان (عجل الله فرجه) تکان خورد، تمام خلقت تکان خورده. همان جا به خودم گفتم: چرا گفتمی؟ حالا می‌سوزم! هیچ چیزی سوختن مرا خاموش

نمی‌کند، مگر آن ذوالفقاری که در دست امام زمان (عجل الله فرجه) است تا با آن از دشمنان مادرش زهرای عزیز احقاق حق کند.

عزیزان من! بیایید حمایت از ولایت کنید، نه این که سر و صدا کنید! حمایت از ولایت این است که ولایت را مثل سلمان و ابذر در خودتان پیاده کنید! آن‌ها حرف نزدند، ولایت را در خودشان پیاده کردند.

بلعم اعجاز دارد، «اسم اعظم» دارد. مگر به هر کسی اسم اعظم می‌دهد؟! اما مؤمن را «إرادة الله» می‌کند، از اسم اعظم بالاتر است. اسم امام حسین (علیه السلام)، اسم امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اعظم است، اگر

آن‌ها را دوست داشته باشید، خدا اعظم به شما عنایت کرده. اسم اعظم یک وقت باعث نجات شما نیست، باعث سقوط شماست. آن اسم اعظمی که امام حسین علیه السلام داشته باشید، امیرالمؤمنین علی علیه السلام داشته باشید، باعث نجات شماست. بلعم را زنش بازی داد. بلعم گفت: ای زن! اگر موسی بیاید تمام ریاست من به هم می‌خورد. گفت: ای مرد! مگر تو «مستجاب الدعوه» نیستی؟! مگر اسم اعظم بلد نیستی؟! گفت: چرا! گفت: خدا که اشتباه نکرده به تو داده، نفرین به موسی بکن! حالا بلعم می‌خواست برود به موسی نفرین کند. هر چه الاغش را زد، نرفت. گفت: چرا نمی‌روی؟ گفت: تو می‌گویی برو! «الله» می‌گوید نرو!

رفقا! چقدر «الله» به ما حرف زده، نمی شنویم! چقدر پیامبر (صلی الله علیه وآله) به شما حرف گفته، نمی شنوید! می روید گناه می کنید. الاغ بهتر است یا ما؟! حالا خدا سزایش را می دهد؛ او را در بهشت می برد و انسانش می کند. بلعم این قدر عظمت پیدا کرد: سگی را آدم می کرد، آدمی را سگ می کرد. یک نفرین کرد، چهل روز موسی سرگردان بود. بلعم به موسی نفرین کرد. تو چه کار می کنی؟ به دینم، امرائمه (علیهم السلام) را اطاعت نمی کنی، همان نفرین است!

ما دو جور اسم اعظم داریم: یک اسم اعظم داریم که خدا آن را در خفا به شما داده، یعنی در خلقتِ شما خلق کرده؛ با آن می توانی هر کجا بخواهی بروی. آن خیلی

مهم است! در یک قسمت به آن می‌گویند مخیر؛ تمام شما که این همه شرافت دارید، چون خدا گفت: «فتبارک الله أحسن الخالقین»، هیچ کجا خدا به خودش احسنت نگفته، اما کسی به غیر از بشر مخیر نیست؛ تا حتی ملائکه‌ها نیستند، آن‌ها در امرند. خدا تو را مخیر خلق کرده که پرش کنی از این جا در ماورا! من پرش کردم، تو هم جانم! می‌توانی پرش کنی در دامن امام زمان (عجل الله فرجه). حالا که خدا تو را مخیر کرده، حاکم هم هستی؛ باید سه چیز داشته باشی: اول ولایت، بعد عدالت، بعد سخاوت. اگر سخاوت یا عدالت نداری، ناقصی دارد؛ ولایت هم اگر نداری، که هیچ! خدا خیلی احترام می‌کند، پرت می‌کند توی جهنم!

دوم: اسم اعظمی داریم که با طَیْران، خدمت امام زمان (عجل الله فرجه) می رسی؛ امام آن را به تو می دهد که با طیران خدمتش می روی. عزیزان من! شما الآن قدردانی نمی کنید که خدا به شما چه داده! اگر به شیخ بهاء اسم اعظم داده، امام زمان (عجل الله فرجه)، خودش را به شما داده. حالا هم که به شیخ بهاء داده، او را مذمت می کند، چون که می خواهد با اسم اعظم خدمت امام زمان (عجل الله فرجه) برسد. یک دفعه دید امام زمان (عجل الله فرجه) کوفه است و در یک دکانی نشسته. وقتی شیخ بهاء امام زمان (عجل الله فرجه) را دید، متوجه شد که امام به او اعتنایی نمی کند!

حالا شیخ بهاء دید امام زمان (عجل الله فرجه) رفت و

کفشش را به یک کفاش داد و فرمود: آیا می شود این کفش را بدوزی؟ آیا ممکن است این کار را بکنی؟ به او امر نکرد. کفاش گفت: آقا! دو نفر قبل از شما در نوبت هستند. دو مرتبه امام زمان (عجل الله فرجه) فرمود: حالا می شود کفشم را بدوزی؟ گفت: آقا! باید صبر کنی تا کار این دو نفر را راه بیندازم و بروند. بین این کفاش امام زمان (عجل الله فرجه) را می بیند و می شناسد، اما امرش را بیشتر اطاعت می کند، می گوید اگر من کار امام زمان (عجل الله فرجه) را جلو بیندازم، توهین به این شخص می شود. می خواهد با کسبش توهین به یک نفر نکند.

حالا امام، شیخ بهاء را صدا زد و گفت: برو تا من به دیدنت بیایم، تو این جا نیا! اصلاً او را ردّ کرد. چرا؟

شیخ بهاء اسم اعظم دارد، اما تو خود اعظم را داری، تو محبتِ چهارده اعظم داری! این کفاش امر را اطاعت می‌کند، حالا آقا امام زمان (عجل الله فرجه) می‌آید و درِ دکانش می‌نشیند، اصلاً امام زمان (عجل الله فرجه) یعنی رحم، امام زمان (عجل الله فرجه) یعنی عدالت، امام زمان (عجل الله فرجه) یعنی سخاوت.

خود نگه داشتن خیلی مهم است! بشر تا زمانی که قدرت دارد، هیچانی است و تسلیم نیست، مگر این که نیرویش را در اختیار امر بگذارد و قدرتش به وجود مبارک امام زمان (عجل الله فرجه) اتصال باشد، وگرنه این قدرت، او را سقوط می‌دهد. عزیزان من! نیرو را خرج نیرو کنید و آن را در اختیار امر بگذارید. باید قدرتتان به قدرت

مبارک مولی الموحدین، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اتصال باشد. ببین او چطور قدرتش را خرد می کند و بچه یتیم را نوازش می کند، در برابرش کرنش می کند؛ نه این که بچه یتیم ارزش داشته باشد! چون بچه یتیم به خدا اتکا دارد و خواست خداست، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که کرنش می کند، خواست خدا را به جا می آورد. ببین چطور در خرابه ها می رود و به فقرا رسیدگی می کند! امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) قدرت تمام خلقت است، خودش امر است، اما از آن امر، بالاتر هم هست. چه قدرتی از قدرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بالاتر است؟ قدرت خدا. امیرالمؤمنین (علیه السلام) «قدرة الله» است، تمام قدرت ها در قبضه

قدرت اوست، تمام نَفَس‌ها که خلقت می‌کشد، در قبضه قدرت اوست.

رفقای عزیز! این تن ساز که می‌خواهید، باید بخواهید که خدا را اطاعت کنید و مَبَلغی پیدا کنید، زن و بچه‌تان را اداره کنید، دستتان هم باز باشد، آن وقت آن فکر شما، تن شما، آن است که امام زمان (عجل‌الله فرجه) را دوست دارد. وقتی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌خواهد از دنیا برود، می‌فرماید: حسن جان! حسین جان! به فکر فقرا باشید! بروید در خرابه‌ها به این‌ها سر بزنید! نگفت نماز بخوانید! روزه بگیرید! گفت به فقرا سر بزنید! شما شب احیا به چه کسی سر زدید؟!

عزیزان من! بیایید صفات، پیش امام زمان (عجل الله فرجه) ببینید؛ تا او را خوشحال کنید. اگر امام زمان (عجل الله فرجه) را خوشحال کردید، تمام خلقت را خوشحال کرده‌اید. حالا چه کار کنیم امام زمان (عجل الله فرجه) را خوشحال کنیم؟ باید امر را اطاعت کنیم، پرچم امر داشته باشیم و به امام زمان (عجل الله فرجه) التماس کنیم: آقا جان! ما عاجزیم که خودمان را حفظ کنیم، شما ما را حفظ کن! بیچاره‌ایم! دست ما را بگیر! آقا جان! زمان می‌خواهد ما را ببرد، شیطان و خلق می‌خواهد ما را ببرد، ما را در پناه خودت حفظ کن؛ مبادا به زمان جاهلیت بمیریم. آقا جان! صغیریم، ما را کبیر کن! اگر ما را در خانه‌ات راه بدهی،

کبیر می شویم، وگرنه صغیریم، بازی می خوریم! در خانه دیگران می رویم! دنیا و خلق ما را بازی می دهد، آقا جان! ما را راه بده!

بیایید زانو بزنید در مقابل امام زمان (عجل الله فرجه)! ببینید به شما می دهد یا نه! زانو بزنید در مقابل کسی که قدرتش ماورایی است. امام زمان (عجل الله فرجه) را بشناسید! امام زمان (عجل الله فرجه) تمام ماورا در اختیارش است! چه کسی در اختیارش گذاشته؟ خدا. حالا ایشان اختیار دارد به هر کسی بدهد، آن خصوصی نیست؛ چون آقا امام زمان (عجل الله فرجه) کل کمال است. در اختیار امام زمان ما رحمت است، رحمت را می گذارد در اختیارت. بیایید امام زمان (عجل الله فرجه)

را اطاعت کنید، رحمتش را در اختیارتان بگذارد.

در این جوّ عالم حرف‌هایی است، می‌گوییم که تمام این عالم تنظیم است. عزیز من! قدرتت را تقدیم ولایت کن! نفست و کارت را تقدیم ولایت کن! خدا یاری‌ات می‌کند. مگر تو را یاری نکرده؟! رفتم به امام رضا (علیه السلام) گفتم: آقا جان! تمام رفقایم را هم ماورایی کن؛ هم آن‌ها را «إرادة الله» کن! والله، می‌کند، اما اراده خودت را بگذاری کنار. اگر تو اراده‌ات را گذاشتی کنار، محتاج خدا، محتاج ولیّ الله الأعظم امام زمان (عجل الله فرجه) کنی، ماورایی‌ات می‌کند. چرا؟ هیکل من رشد کرده، اما عقلم رشد نکرده. عزیزان من! بیایید این رشد هیکل ما، رشد امر باشد. اگر رشد امر شد، صحیح است.

حالا ببین این یقین توست که تمام ماورا را می بیند. این یقین توست که سیر دارد به تمام ماورا. گفتیم: یک مؤمن مانند یک ستاره است. من مؤمن را کوچک کردم این حرف را زدم. عقیده ام این است که مؤمن بالاتر از این حرف هاست. ببین من دست و پای شما را می بوسم. چرا؟ عقیده ام این است که شما از ملک بالاترید، شیعه از ماه و خورشید بالاتر است. چرا؟ خدا می گوید: تو «أشرف مخلوقات» هستی؛ خدا این را گفته که من می گویم؛ ببین آن جماد است، اما تو کمال هستی. می خواهم به کل کمال برسید. کل کمال شناخت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، شناخت وجود مبارک امام زمان عجل الله فرجه است. کل کمال ولایت است. باید چون

و چرا نداشته باشید و مطیع امر باشید. یقین کنید که حرف خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) درست است و قلبتان «عرش الرحمن» است. من گفتم: عرش، جای دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) است؛ اما در قلب شما باید محبت آن‌ها باشد. محبت دیگری نباشد. حالا که محبت آن‌ها هست، پرچم امر آن‌ها دستتان باشد و امرشان را اطاعت کنید!

یک ذره درس یا مهندسی تان پیش رفت، خیال نکنید این شما را نجات می‌دهد. به کجا امیدوار می‌شوید؟! من الآن یکی را بگویم: تا حتی خودِ شیخ مفید از ماورا اطلاع ندارد، چون که اتکایش به فقه و اصولش است. ما داریم انتقاد می‌کنیم، یک کج‌دهنی نگوید که این به

علماء کار دارد و ایراد می‌کند! شخصی را پیش شیخ مفید آوردند، می‌گوید: من زنم آبستن است و مُرده؛ ذُه ماهش است. شیخ مفید گفت: برو خاکش کن! حالا شیخ می‌بیند که جوانی آمد و گفت که آقا امام زمان (عجل الله فرجه) می‌گوید: پهلوی چپ آن زن را بشکاف و بچه را درآور! پس شیخ نمی‌داند و از ماورا هم خبر ندارد؛ چون که از فقه و اصولِ درسی می‌فهمد. ما از شیخ مفید، شاید بهتر یا بالاتر، کم داشته باشیم. حالا ببین این از درسش استفاده کرده، خیلی هم زحمت کشیده، زحمتشان هم روی سرِ ما. ما می‌خواهیم ببینیم آن درسی که شما دست به ماورا می‌زنید، باید نوشیدنی یا القایی باشد.

حالا آن بچه یک قدری بزرگ می شود، شیخ مفید چه کار می کند؟ می بیند اگر این کار را کرده بود، خون کرده بود، می فهمد مجتهد شدن، فقه و اصول نجات دهنده نیست! کار است، کسب است. می رود در خانه اش را می بندد و می گوید: من اشتباه کارم! من دیگر حرف نمی زنم! حالا آقا امام زمان (عجل الله فرجه) برایش یک پیغامی می دهد: نه! تو حرف بزن، ما هوایت را داریم. بین نمی گوید بزن! ببین چه می گویم! نمی گوید بزن! اجازه زدن به او نداده، چه می گوید؟ می گوید: ما هوایت را داریم یک حرفی بزن، یعنی اگر ما هوایت را نداشته باشیم، توی پرتگاه پرت می شوی؛ همین طور که شدی. عزیزان من! واللہ، این حرف ها خیلی مهم است؛ اما باید

توجه بفرمایید و فکر کنید! به متقی درس می گویند؛ من یادم نمی رود، یک دفعه در مکه خدمت امام زمان (عجل الله فرجه) رسیدم. به خودش قسم که مطابق تمام خلقت است، درس به من گفت. خیلی قشنگ بود! حضرت همین طور که به من می گفت، این کتاب خودش ورق می خورد. این درسی که می گوید، درس خلقتی است؛ یک خلقتی را متوجه می شوی، از حنجره پاک امام زمان (عجل الله فرجه) نتیجه می گیری.

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.» عزیزان من! ما باید تسلیم باشیم. حالا چه جور بشود که تسلیم شویم؟ باید قلب مطمئن داشته باشید. مطمئن باشید به ولایت. بیایید

تسلیم امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بشوید! ما تسلیم واقعی نیستیم، یک حدی تسلیم هستیم. مگر اصبح به پیامبر (صلی الله علیه وآله) نمی گوید که دارم جهنم و بهشت را می بینم؟! ولایت، روح را می بیند، دنیا، جسم را می بیند. عزیزان من! بیایید چشم ولی داشته باشید! چشم ولی پیدا کنید! از کجا پیدا کنید؟ باید امام زمان (عجل الله فرجه) به شما بدهد، وقتی تسلیم شدید، هستی اش را به شما می دهد. مگر امام زمان (عجل الله فرجه) از آن سلطان کمتر است؟! چرا ما توجه نداریم؟!

سلطانی بود که در بیابانی حرکت می کرد، باد و غبار شد، به چادر بنده خدایی که یک بُز داشت، پناه آورد. آن

چادرنشین دید که این آدم با شخصیتی است، خلاصه بُز را کُشت و تاس کبابی درست کرد و پوست این بُز را زیر پای سلطان انداخت. خیلی توجه به او کرد. صبح شد، سلطان می‌خواست برود، گفت: فلانی! شما باز هم بُز داری؟ گفت: نه آقا! ما همین یک بُز را داشتیم، آن هم بالأخره یک شیری به ما می‌داد. من دیدم شما مهمان عزیزی هستید، آن را کشتم. سلطان گفت: دیگر نداری؟ گفت: نه! نامه‌ای به او داد و گفت: اگر یک وقت کاری داشتی، خلاصه بیا توی شهر، من آن جا هستم.

بعد از چند وقت، سیل آمد و خلاصه چادر و بساط مرد بیابانی را بُرد، زنش به او گفت: مرد! آن شخصی که مهمانمان بود، به نظرم مرد بزرگواری بود، بلند شو برویم

پیش او در شهر، ببینیم چه می‌شود! شاید یک جایی به ما بدهد، ما که هستی مان را سیل بُرد. مرد بیابانی بلند شد رفت و نامه شاه را نشان داد، دیدند که بَه! این نامه شاه است، پایش را هم امضا کرده. او را بردند آن جاتوی قصر، فوراً لباس هایش را عوض کردند، حمام بردند و متوجهش شدند! زنش را در حرم سرای خودش راه داد. خیلی آن‌ها را احترام کرد، احترامی که او کرده بود، شاه هم کرد. بعد آمد و گفت: وُزرای من! من به این مرد بیابانی چه بدهم؟ یک نفر گفت: آقا! یک چادر به او بده تا در بیابان بزند، صد تا بُز هم به او بده، یک بُز برای شما کشته. حالا این سلطان چه کار کرد؟ دید این مرد بیابانی هستی اش را به او داده، تاجش را برداشت و

گذاشت روی سرش، گفت: تو سلطانی! تو هستی ات را به من دادی. این مرد چادرنشین گفت: من سلطانم؟! گفت: آری! گفت: آقا جان من! ای شاه عزیز! من لیاقت این کار را ندارم، دوباره تاج را برداشت و گذاشت روی سر پادشاه.

عزیزان من! این که می گویم تفکر داشته باشید، منظورم این است که امام زمان (عجل الله فرجه) را به قدریک سلطان بشناسید، وفا و صفای امام زمان (عجل الله فرجه) را خیلی آوردیم پایین، کوچک کردیم که مغز همه کس بکشد؛ کوچک و بزرگ، همه متوجه بشویم؛ اگر نه حرف از این بالاتر است.

عزیز من! اگر تو هم هستی ات را بدهی به امام زمان (عجل الله فرجه)، والله هستی اش را به تو می دهد، چرا هستی تان را به ولی الله الأعظم امام زمان (عجل الله فرجه) نمی دهید که هستی اش را به شما بدهد؟! چرا ما فکر و اندیشه نداریم؟! مگر شهدای کربلا هستی شان را ندادند، حالا امام زمان (عجل الله فرجه) چه می گوید! می فرماید: پدر و مادرم به قربانتان که هدفتان و مقصدتان، دفاع از وجود مبارک امام بوده. امام زمان (عجل الله فرجه) خودش را فدای مقصد شهدای کربلا می کند.

رفقای عزیز! بیایید مقصد ما، وجود مبارک امام زمان (عجل الله فرجه) باشد. بیایید امام زمان

(عجل الله فرجه) را به قدر یک سلطان باوفا، سلطان باوجدان و باعاطفه، سلطان باعنایت و باعطوفت در نظر بگیریم، آیا آقا امام زمان (عجل الله فرجه) کمتر است؟! ما هم باید در مقابل امام زمان (عجل الله فرجه) بگوییم: آقا جان! ما لیاقت نداریم، لیاقت به ما بده! ما لیاقتِ کار ولایت را نداریم، تو ولایت به ما بده! ولایت ما را کامل کن! از کجا کامل بشود؟! بیایید در پناه امام زمان (عجل الله فرجه). مانند همان کسی باشید که یک بُز داد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) خیلی سینه اش تنگ شد، سر قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله) رفت و فرمود: یا رسول الله! ببین اُمّت تو با ما چه کار کردند؟! زهرای عزیز

(علیها السلام) را کشتند و این جنایات را کردند! گفت:
علی جان! به آن‌ها نفرین کن! امیرالمؤمنین
(علیه السلام) فرمود: خدایا! مرا از این‌ها بگیر و مثل
خودشان را به آن‌ها بده! حالا چه شد؟ خدا امیرالمؤمنین
علی (علیه السلام) را گرفت و معاویه را به آن‌ها داد.

بترسید از روزی که ما قدردانی از امام زمان
(عجل الله فرجه) و نماینده اش متقی نکنیم و خدا کسی
را به ما بدهد که دشمن امام زمان (عجل الله فرجه)
باشد! ما باید از امام زمان (عجل الله فرجه) تشکر کنیم.
تشکر این است که امرش را اطاعت کنیم، «من» و عناد
نداشته باشیم، دنبال خلق نرویم، گناه نکنیم و سخی
باشیم، به اولیای امور هم کاری نداشته باشیم. عزیزان

من! در آخرالزمان دخالت در کارها نکنید! آرام بگیرید و هیجانی نباشید! خطر وظیفه را جدی بگیرید! حواستان به امر باشد.

در زمان خلافت عمر، بچه‌ای روی ناودان رفت و می‌خواست خودش را از آن بالا به پایین پرت کند. پیش عمر آمدند و گفتند: خلیفه! هر کاری می‌کنیم، بچه پایین نمی‌آید. گفت: قدری آجیل و شکلات جلویش بریزید! این کار را کردند، اما بچه پایین نیامد. دوباره پیش عمر آمدند، گفت: بروید به ابوالحسن بگویید! وقتی پیش امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمدند، حضرت فرمود: یک بچه‌ای مثل خودش پیش او برید!

یک بچه‌ای مثل خودش آوردند، حالا این دو بچه قدری به زبان کودکی با هم حرف زدند. بالأخره آن بچه از روی ناودان پایین آمد. پیش امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمدند و گفتند: علی جان! این دو بچه با هم چه گفتند؟ حضرت فرمود: آن بچه‌ای که روی ناودان رفته بود، گفت: زمانی که عمر خلیفه باشد، من دنیا را نمی‌خواهم، از این بالا خودم را به پایین پرت می‌کنم و جان می‌دهم، به غصه این که عمر خلیفه است! آیا ما غصه خوردیم که دارند دین ما را می‌برند و خلق به ما می‌دهند؟! من به فدای آن بچه بشوم! حالا آن بچه به او گفت: عزیز من! تو اشتباه می‌کنی! سایه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بر سر ماست!

ما هم باید بگوئیم: هر آنچه را که برای ما اتفاق می‌افتد، سایه امام زمان (عجل الله فرجه) و متقی بر سر ماست. خدایا! سایه متقی را از سر ما کم نکن! ما از او استفاده ببریم. خدایا! حاج ابوالفضل ما را نگه دار! ما باید قدردانی کنیم و از زیر سایه امام زمان (عجل الله فرجه) کنار نرویم. کجا از زیر سایه امام زمان (عجل الله فرجه) کنار می‌روید؟ آن موقعی که امر را اطاعت نکنید. عزیزان من! بیایید زیر سایه امر باشیم؛ امر، شما را حفظ می‌کند نه دنیا! دنیا خودش پایه و اساس ندارد، تکذیب شده! اگر دنیا فایده داشت، ائمه طاهرین (علیهم السلام) دنبالش می‌رفتند. کجا دنبال دنیا می‌روید؟! بیایید دنبال متقی بروید تا هم در دنیا و هم در آخرت رستگار

شوید.

هیچ کجا امام زمان (عجل الله فرجه) مطابق وداع امام حسین (علیه السلام) دلش نمی سوزد! وقتی امام حسین (علیه السلام) برای خدا حافظی در خیمه آمد، صدا زد: اُمّ کلثوم! خدا حافظ! زینب جان! خدا حافظ! تا حتی به فضا هم گفت: خدا حافظ! بین اینها چقدر آقا هستند! مساوات این است: فضا، کنیز مادرش را با خواهرش یکی حساب می کند؛ دید فضا دارد حمایت از حضرت زینب (علیها السلام) می کند. وقتی امام حسین (علیه السلام) گفت: خدا حافظ! حضرت زینب (علیها السلام) غش کرد! قبل از آن به برادرش گفته بود: برادر، حسین جان! وقتی جدم از دنیا رفت، دلم به پدرت

خوش بود، وقتی پدرت از دنیا رفت، دلم به شماها خوش بود، امام حسن (علیه السلام) هم که از دنیا رفت، دلم به تو خوش بود. حسین جان! دیگر زندگی بعد از تو را نمی خواهم!

امام حسین (علیه السلام) دست ولایت بر قلب حضرت زینب (علیها السلام) گذاشت، حضرت زینب (علیها السلام) چشم هایش را باز کرد. امام حسین (علیه السلام) فرمود: زینب، خواهرجان! من «هل من ناصر» گفتم، اما هیچ کس طرفم نیامد و جوابم را نداد! هر کجای این عالم باشم تا این ها خون مرا نریزند، آرام نمی گیرند، اما وعده من با خدا تا این جا بوده. خواهرجان، زینب! در شام دارند لعنت به پدر ما

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌کنند، باید به شام بروی، در آن جا و کوفه یک خطبه بخوانی، پرچم معاویه را بگنی، پرچم پدرمان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را نصب کنی. حضرت زینب (علیها السلام) گفت: برادر! این قدر صبر می‌کنم تا صبر از دستم عاصی شود!

من می‌خواهم برای شما روضه‌ای بخوانم که حضرت فرمود: اگر یک قطره اشک برای امام حسین (علیه السلام) بریزید، خدا از سر همه گناهانتان می‌گذرد. **إن شاء الله** می‌خواهم یک اشکی بریزیم، حضرت فرمود: هر کسی هم اشکش نمی‌آید، بُکاء کند، خدا ثواب گریه را به او می‌دهد. یک دل‌هایی نازک است و یک دل‌هایی طوری است که گریه‌اش نمی‌آید، کسل است؛ اما حضرت

می گوید بُكاء کن! من روضه ای می خوانم که امام زمان (عجل الله فرجه) می خواند. امام زمان (عجل الله فرجه) خیلی وارد مصیبت های امام حسین (علیه السلام) نمی شود، اما یک مصیبت است که وارد می شود؛ می فرماید: یا جدّاه! فراموش نمی کنم آن موقعی که اسب بی صاحبت به درِ خیمه آمد. آخر می دانید چطور شد! امام حسین (علیه السلام) یک وصیتی به حضرت زینب (علیها السلام) کرد؛ گفت: خواهرجان، زینب! این اسب بی صاحب من به درِ خیمه می آید. این اسب می آید که شما را راهنمایی کند؛ می گوید: زینب جان! ام کلثوم! امام سجاد! بیایید این طرف تا امام حسین (علیه السلام) را نشانتان بدهم!

امام حسین (علیه السلام) گاهی وقت‌ها در خیمه می‌آمد و «لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم» می‌گفت. یک وقت دیدند اسب آمده، خیال کردند امام حسین (علیه السلام) است. همه از خیمه ریختند بیرون، امام زمان (علیه السلام) خیلی دلش می‌سوزد. امام حسین (علیه السلام) گفته بود: زینب جان! اسب می‌آید شما را راهنمایی می‌کند. مبادا بگذاری بچه‌ها دنبال این اسب بیایند و مرا ببینند، مبادا بگذاری سکینه بیاید پیش من، ممکن است فُجأه کند. حالا اسب آمده، دارد «الظلیمه، الظلیمه» می‌گوید؛ وای به حال کسانی که پسر پیامبرشان را کشتند! ای اهل حرم! امام حسین (علیه السلام) را کشتند.

همه از خیمه ریختند بیرون. همه بچه‌ها می‌دوند بیرون. یکی از این طرف می‌رود، یکی از آن طرف. حضرت زینب (علیها السلام) می‌خواهد بچه‌ها را برگرداند؛ دنبال بچه‌ها می‌دود؛ می‌گوید: عمه جان! کجا می‌روید؟! بیایید! کاش احترام کرده بودند، ریختند خیمه‌ها را غارت کردند و آتش زدند. بی خود نیست که امام زمان (عجل الله فرجه) می‌گوید: گریه می‌کنم، اگر اشک چشمم تمام شود، خون گریه می‌کنم؛ برای اسیری عمه‌ام زینب (علیها السلام). از بس که حضرت زینب (علیها السلام) معرفت دارد! خدمت حضرت سجاد (علیه السلام) آمد و گفت: یا ولی الله! دید که امامت به حضرت سجاد (علیه السلام) منتقل شده. گفت: اُم ایمن

همه حرف‌ها را به من گفته، این را نگفته؛ آیا ما باید بسوزیم؟ حضرت فرمود: عمه جان! «عَلَيْكَ نَّ بِالْفِرَارِ»؛ همه فرار کردند.

صد و بیست و چهار هزار پیامبر، تمام ادباء، تمام علماء، تمام اوصیاء، این‌ها اصلاً کربلای امام حسین (علیه السلام) را نمی‌فهمند؛ نه خود امام حسین (علیه السلام) را. یک کربلای امام حسین (علیه السلام) را نمی‌فهمند یعنی چه! وجود مبارک امام زمان (عجل الله فرجه) می‌داند که این قدر احترام می‌کند و می‌گوید: فراموش نمی‌کنم آن موقعی که اسب بی‌صاحب آمد و عمه‌هایم از خیمه ریختند بیرون. دخالت در جوّ نمی‌کند، بس که این کار مهم است،

بس که این کار بالاست! یکی هم گریه می کند و می گوید:
عمه جان! فراموش نمی کنم آن موقعی که آمدی در تلّ
زینبیه، هیچ چاره ای نداشتی، دست هایت را روی سرت
گرفتی و فریاد زدی: حسین! حسین! حسین!

ما باید گریه کنیم برای جسارتی که به این ها شده؛
جسارتی که به قدس امیرالمؤمنین (علیه السلام) شده،
جسارتی که به حضرت زینب (علیها السلام) شده. این
گریه درست است. چه کسی می تواند امیرالمؤمنین علی
(علیه السلام) را بکشد؟! این ها جسارت به علین کردند،
جسارت به نور خدا شد. چه کسی می تواند نور خدا را
بکشد؟! اما به تو گفته محزون باش! دلت مثل آتش
بسوزد. برای چه بسوزد؟ برای جسارتی که به این ها شد،

آن وقت شما هم مثل امام زمان (عجل الله فرجه) هستید!

امام زمان (عجل الله فرجه) هم وقتی تشریف می آورد، از توهینی که به این ها شده، دفاع می کند. اصحاب امام حسین (علیه السلام) دفاع از ولایت کردند که امام زمان (عجل الله فرجه) می فرماید: «السلام علیک یا عبد الصالح، المطیع لله و لرسوله»؛ ای اصحاب باوفای جدم، پدر و مادرم به قربانتان! حضرت زینب (علیها السلام) هم دفاع از ولایت کرد که امام زمان (عجل الله فرجه) می فرماید: اشک چشمم تمام شود، خون گریه می کنم.

رفقا! این حرف ها را باید توی خودتان پیاده کنید! شما

دفاع از چه کسی می‌کنید؟! مگر ام‌کلثوم نیست؟! خواهر حضرت زینب (علیها السلام) است، اما اجازه بیان یک حرف دیگری است. امام حسین (علیه السلام) اجازه بیان به حضرت زینب (علیها السلام) داد؛ فرمود: خواهرجان! خطبه بخوان! باید پرچم پدربزرگ علی (علیه السلام) را افراشته کنی. مگر پرچم افراشتن شوخی است؟! این یزید آن قدر قدرت دارد که می‌گوید: امام حسین را بکش! می‌کشد. مگر از بین بردن یزید شوخی است؟! یزید امپراطور جهانی بود، حکومت جهانی داشت. حضرت زینب (علیها السلام) مثل امام زمان (عجل الله فرجه) که می‌آید و جهانی را به هم می‌زند و از بین می‌برد، حضرت زینب (علیها السلام) هم جهانی را از

بین برد؛ جهانی را داد دست امام سجاد (علیه السلام).

یک نفر در سرزمینِ منا، آقا امام زمان (عجل الله فرجه) را خواب دید، گفت: آقا جان! ما این جا چه کار کنیم؟ حضرت فرمود: برای عمویم عباس (علیه السلام) گریه کن! نگفت برای امام حسین (علیه السلام) گریه کن؛ ببین چقدر امام زمان (عجل الله فرجه) حضرت عباس (علیه السلام) را می خواهد! چرا این قدر عزیز شد؟ از کجا به این جا رسید؟ جانش را فدای امر پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرد؛ حالا روز عاشورا می گوید:

افتاده است ای لشکر! دست یمینم تا زنده ام
ای لشکر! حامی دینم، دینم حسین است

حالا می خوانند دیگر، چه اندازه اش درست است، من هم همان را می خوانم؛ اما آقا ابوالفضل (علیه السلام) این را از روی عاطفه می گفت، نه این که می خواست تیر به چشمش بخورد، یعنی این کار را از چشم خودش مهم تر می داند. این حرف را من می زنم، آن ها نزدند. حالا گفت:

ای لشکر! تیر به چشمم بزنید! به مشک آبم نزنید!

دادم به سکینه وعده آب فرات

فقط اصحاب امام حسین (علیه السلام) نور شدند، هیچ کس نور نشده! حالا که جانشان را فدای امام کردند، امام زمان (عجل الله فرجه) می گوید: پدر و مادرم به

قربانتان! ببین پدر و مادر امام، یک خلقت است، چه بدهد به اصحاب امام حسین (علیه السلام)؟ من می گویم: خدا هم نمی تواند این جا سزای ولایت را بدهد، یعنی در این دنیایی که استخوان خوک در دهان سگ خوره دار است و خودش عیب دارد، خدا به تو چه می دهد؟ این که سزای ولایت نیست. خدا از ماورا به شما می دهد، بهشت، فردوس، عرشِ خودش را به شما می دهد. والله، این حرف را باید با آب طلا نوشت که این ها حمایت از امام کردند، امام جانش را فدایشان می کند، خود حجت بن الحسن (عجل الله فرجه) حامی این ها شده نه امام حسین (علیه السلام)، مگر امام شوخی است؟! امام حرفش یک خلقت است، وجودش

یک خلقت است، یک خلقت را فدای اصحاب امام حسین (علیه السلام) می کند.

امام زمان (عجل الله فرجه) که فدای آن غلام سیاه نشده! فدای آن عقیده اش شده، فدای آن قلب، فدای آن «هل من ناصر» که قبول کرده، شده! امام زمان (عجل الله فرجه) به تسلیمیت می گوید پدر و مادرم به قربانت، نه به شخص! شخص که لیاقت ندارد؛ امام زمان (عجل الله فرجه) آن پیروی را می گوید پدر و مادرم به قربانتان؛ یعنی علی خواهی، حسین خواهی، حسن خواهی، امام زمان خواهی.

عزیزان من! محکم باشید! حوادث آخرالزمان شما را

نَبَرْد! حواستان جمع باشد! تشخیص عقایدی داشته باشید نه تشخیص خلقی. خیلی باید مواظب اشخاص باشید! این که مردم بعد از رسول الله (صلی الله علیه وآله) جهنمی شدند، به حرف خلق رفتند. خلق درونش خیانت است و شما را بازی می دهد. امروز دین بُردن مشکل است! حضرت فرمود: مردم صبح دین دارند، شب بی دین هستند یا شب دین دارند، صبح بی دین هستند.

در زمان جاهلیت که مردم برهنه دور خانه خدا می گشتند، نگفت «شَرُّ الْأَزْمَنَةِ»، امام حسین (علیه السلام) را کشتند و سر مبارکش را چهل منزل بردند، نگفت «شَرُّ الْأَزْمَنَةِ»، این زمان را گفت بدترین

زمان هاست! چون دین بی دینی شده و بی دینی دین شده. اگر بعد از رسول الله (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إِذَا تَدَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِلَّا خَمْسًا»؛ همه مردم کافر و مرتد شدند مگر پنج نفر، در این زمان فرمود: هر کسی بآدین از دنیا برود، ملائکه آسمان تعجب می کنند و می گویند در این دنیای خراب یک نفر با دین از دنیا رفت.

عزیزان من! پرچم امر دست بگیرید و آن را به دست وجود مبارک امام زمان (عجل الله فرجه) بدهید! خودسازی کنید، نه مردم سازی! خودسازی؛ یعنی من تصمیم گرفته ام که دیگر گناه نکنم. برو یک کناری، با خدا و امام زمانت نجوا کن! خودساز مردم را به خدا

دعوت می کند، خودساز مردم ساز است. ما امروز به خودی خود نمی توانیم مردم را بسازیم، اغلب مردم دست از ولایت برداشته اند. وقتی دست از ولایت برداشتند، ما که نمی توانیم آن ها را بسازیم!

امام زمان (عجل الله فرجه) به متقی فرمود: حسین! مردم مسموم شدند. دفعه دیگر فرمود: حسین! مردم اهل دنیا شدند، به دنیا نمی رسند. کجا این قدر دنبال دنیا می دویید؟! همیشه به فکر ماشینتان هستید و این که خانه هایتان را از این جا به جای بهتر ببرید! آیا به فکر فقرا هستید؟! آیا به فکر قوم و خویش و همسایه تان هستید؟! کجا ادعای مسلمانی می کنید؟!

پیامبر (صلی الله علیه وآله) به ستون حنانه تکیه می داد و برای مردم حرف می زد. زمانی که برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) منبری ساختند و از آن جدا شد، این ستون داد کشید و نعره زد، تا وقتی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) دست روی آن گذاشت و وعده همجواری در بهشت را به او داد، آن وقت آرام شد. آیا ما ناراحت شده ایم که امام زمان (عجل الله فرجه) از پیش ما رفته؟! شما که از امام زمان (عجل الله فرجه) جدا شده اید، چرا داد نمی کشید؟! سنگ بهتر است یا ما؟! اصلاً هم به فکر نیستیم که از امام زمان (عجل الله فرجه) جدا شده ایم! از بس مشغله برای خودمان درست کرده ایم. کجا از امام زمان

(عجل الله فرجه) جدا می شویم؟ آن موقعی که سرکشی کنیم و امر را اطاعت نکنیم.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) رضایت تمام خلقت است؛ چون که تمام این خلقت دارند علی می گویند، تا حتی آجرها، درختها، عرش خدا. حالا اگر شما گفتی علی! با خلقت هماهنگ شدی، آنها تو را تحویل می گیرند! امام صادق (علیه السلام) هم می فرماید: شما عضو مایید، گناه کنید، جدا می شوید. اگر می گوید عضو مایید، الآن که امام صادق (علیه السلام) می رود آسمان، یا امام زمان (عجل الله فرجه) می رود آسمان، شما جسمت این جاست، خودت می روی آسمان! چرا یک نگاه بد، خیال بد می کنید، از عضویت خارج می شوید، امر

شیطان را اطاعت می‌کنید! شما خودت را از یابوری امام زمان (عجل الله فرجه) جدا کردید! امام زمان (عجل الله فرجه) ناراحت می‌شود. چقدر این‌ها دلشان می‌خواهد شما خوب شوید. چرا امام زمان (عجل الله فرجه) باید بگوید این‌ها اهل دنیا شدند، به دنیا نمی‌رسند؟! باید بگوید این‌ها اهل ما شدند.

اصلاً چشمی که می‌خواهد امام زمان (عجل الله فرجه) را ببیند، نباید به جایی نگاه کند که امر امام نیست. شما باید چشمت، پایت، همه چیزت در اختیار امامت باشد، آن وقت عضو او هستی. بشر به قدری می‌تواند پیش برود که در تأیید خدا قرار بگیرد. اصحاب یمین و متقی در تأیید خدا هستند، چون امر را اطاعت می‌کنند.

وای به حال آن‌ها که دنبال متقی نرفتند، دنبال دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) نرفته‌اند. وقتی که امام زمان (عجل الله فرجه) ظهور می‌کند، روایت داریم: تهران را جوری زیر و رو می‌کند که هر کسی بیاید، می‌گوید این جا تهران بوده؟! اما به قم کاری ندارد. رفقا به من گفتند: بیاییم قم؟ گفتم: نه! وقتی امام زمان (عجل الله فرجه) آمد، شما بیایید قم! حالا مردم در حرم، جلوی حضرت معصومه (علیها السلام) گناه می‌کنند. وای بر این مردم! چه خبر است؟! خدا احترام را از این مردم گرفته، مردم مکان را احترام نمی‌کنند، امام رضا (علیه السلام) و حضرت معصومه (علیها السلام) را هم احترام نمی‌کنند. این‌ها از همان‌هایی هستند که خدا

جزء آن هفتاد هزار نفر قرارشان داده، شما از آن‌ها نباشید! آن‌هایی هم که از این جا بروند، بی دین هستند، عین آن هفتاد هزار نفر. شما از این جا نروید!

عزیزان من! توجه کنید که با چه صحنه‌ای روبرو هستید! با این که هر کسی باید تمام احکام را عمل کند تا رستگار شود؛ اما از بس کار مشکل است؛ امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: در آخرالزمان اگر به یک حرف ما عمل کنید، ما ضمانت شما را می‌کنیم. امام دارد شر را می‌بیند، اما ما آن را نمی‌بینیم. شر به خیال ما خیر است و خیر به خیال ما شر است! این است که می‌گوییم توجه کنید!

این قضیه را جزایری در حاشیه کتابش نقل می‌کند: یک نفر خیلی گنه‌کار بود، شراب می‌خورد، وضعش خیلی ناجور بود، اما با سنی‌ها بد بود. وقتی از دنیا رفت، قوم و خویش‌هایش خیلی قلدر بودند، آمدند به زور مرا بردند که به او نماز بخوانم. وقتی آن‌جا رفتم، دیدم نمی‌توانم به او نماز بخوانم. برگشتم تا این‌که خوابم برد، در خواب دیدم؛ آمدند قبری برایش گندند، اما نشد او را دفن کنند. رفتند یک جای دیگری برایش گندند، آن‌جا هم نشد! یک دفعه امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: او را در جهنم ببرید! این شخص بلند شد و گفت: علی جان! درست است که گناهان من زیاد است، اما الآن مرا پیش دشمنان تو می‌برند، من از آن‌ها بدم می‌آمد و

آن‌ها را اذیت می‌کردم. حضرت فرمود: او را دفن کنید! وقتی او را دفن کردند، دیدند که یک ریسمان از قبر این شخص به قبر امیرالمؤمنین علی علیه السلام اتصال است. «حبلُ المتین» این است، این شخص گنه‌کار یک کار را به آخر رساند، امیرالمؤمنین علیه السلام هم او را نجات داد.

در هیچ ادیانی، در هیچ زمانی پیامبر صلی الله علیه وآله نگفته هر کسی دینش را حفظ کند، با من و در درجه من است، معلوم می‌شود کار خیلی سخت است! عزیزان من! چشمتان را باز کنید و ببینید سختی‌اش کجاست! من سختی‌هایش را می‌بینم و به شما می‌گویم، دارم به شما می‌گویم این راه نزدیک است، از این جا بروید! از آن جا

نروید! حالا خودتان می دانید. من به خدا می گویم:
خدایا! یک راهی است که صد فرسخ راه است، من
می خواهم آن را بروم، اما نه زاد و نه توشه ای دارم؛ نه
این که راه را بلد هستم! پایم هم درد می کند، چطور این
راه را بروم! باید به قدرتت مرا ببری. الآن آخرالزمان
این طوری شده، مگر این که به قدرت خدا در پناه امام
زمان (عجل الله فرجه) باشیم.

وقتی روح شیعه پرواز می کند، پیش امام زمان
(عجل الله فرجه) می رود. امیدوارم امام زمان
(عجل الله فرجه) شما را بپذیرد. اگر هم نقص و
تقصیرهایی دارید، إن شاء الله امام زمان (عجل الله فرجه)
عفو بکند. امام زمان (عجل الله فرجه) واسطه می شود،

اما نه این که معصیت ولایتی داشته باشید. کسی که معصیت ولایتی کرده، قلب مبارک امام زمان (عجل الله فرجه) را جریحه دار می کند، قلب متقی را هم جریحه دار می کند. عباس عموی پیامبر معصیت ولایتی داشت، پیش حضرت زهرا (علیها السلام) رفت. حضرت به او گفت: رفتی؟ گفت: بله! گفت: حالا هم برو! راهش نداد، قیامت هم به او می گوید برو! آن هایی که طرف خلق و بدعت گذارند، از جلسه می روند! آن ها معصیت ولایتی دارند.

اگر سخی باشید، سخاوت آن گناهانتان را برطرف می کند. خدا سخاوت را خیلی می خواهد! وحشی، حمزه سید الشهداء را کشته، حالا پیامبر (صلی الله علیه وآله)

می خواهد او را بکشد. جبرئیل نازل شد و گفت: این سخی است، او را نکش! کسی که سخی باشد، خدا گناهایش را می آمرزد.

امروز انفاق کردن را باید متوجه باشید! باید مانند آقا امام حسن عسکری (علیه السلام) باشید؛ چهارصد گوسفند برای امام زمان (عجل الله فرجه) عقیقه کرد. هر کسی که از قم به سامرا برای زیارت ایشان می رفت، یک پولی به او می داد؛ می گفت: برو در قم، گوسفند بکش! بده به این دوست های ما بخورند؛ چون آن جا همه شیعی بودند. یک دانه گوسفند در سامرا نکشت! انفاق هم می خواهید بکنید، بدانید به چه کسی می دهید!

من می گویم این انفاقی که می کنم، به جا بخورد؛ مبادا
من به دشمن امام حسین (علیه السلام) بدهم! مبادا به
دشمن قرآن، به دشمن اسلام، به دشمن شیعه بدهم!
انفاق کردن هم خیلی مواظبت می خواهد! امروز باید
مواظبت کنید به کجا انفاق می کنید! این شخص به
کجا بند است! چه کسی را دارد تشویق می کند! اتصال
به کجاست! انفاق باید قبول باشد. این قدر مؤمن
محترم است و خدا او را بالا برده؛ می فرماید: اگر تمام این
دنیا را یک لقمه کنی و دهان مؤمن بگذاری، اسراف
نکرده ای! چرا؟ دنیا بی ارزش است، ولایت با ارزش است؛
این شخص ولایت دارد، تو در دهان ولایت گذاشته ای.
رفقا! امروز هم انفاقتان را باید به ولایت بدهید، خیلی

کارها توی هم شده، مواظبت بکنید!

عزیزان من! خودتان را در مشغله نیندازید! اگر در زندگی قانع و راضی باشید، در اطاعت امر هستید، مقدسی را هم کنار بگذارید! آن وقت اتصال به امر می شوید، اصلاً خودتان امر می شوید. حالا ولی الله الأعظم (عجل الله فرجه) خوشش می آید، یک پاسخ به شما می دهد؛ آقا امام زمان (عجل الله فرجه)، امیرالمؤمنین (علیه السلام) و زهرای عزیز (علیها السلام) یک نیرویی در دل شما نصب می کنند که دیگر از گناه بدتان می آید؛ یعنی چنان تجلی دارد که محبت دنیا را ذلت می دانید، آن را از شما دور می کند و اصلاً به دلتان راه ندارد، چنان تجلی دارد که ظلمت به نور غلبه پیدا نمی کند.

این حرف‌ها یقین می‌خواهد! یقینش هم عمل است. وقتی آن نیرو را در دل شما نصب کرد، دیگر از هر گناهی بدتان می‌آید، اصلاً فکرش را نمی‌کنید. متقی فکرش روی ولایت است، فکرش در کار خیر و انفاق است که دست بیچاره‌ای را بگیرد. فکرش در افشای ولایت و این حرف‌هاست. تجلی متقی این است: آن خیالی که می‌کند، انجام می‌شود. حقیقتِ تجلی متقی، شفاعت در قیامت است. ائمه (علیهم السلام) به نظر خدا این کار را می‌کنند؛ اما متقی به نظر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شفاعت می‌کند، اصلش این است که شفاعت می‌کند.

اگر به من بگویند: حسین! به خاطر چه می‌خواهی در

دنیا بمانی؟ می‌گویم: همین طور که امام زمان (عجل‌الله فرجه) می‌خواهد بماند؛ تا احقاق حق از دشمنان امیرالمؤمنین و حضرت زهرا کند، من هم همان را می‌خواهم. اگر شما این طوری شدید، اتصال به امام زمان (عجل‌الله فرجه) و یاور امام زمان (عجل‌الله فرجه) هستید. الآن زمانِ امام زمان (عجل‌الله فرجه) است، آن زمان، ظهورش است. الآن یاور هستی که نفوس و دنیا، خیال و هوس خود را بکشی. آن زمان یاورش هستی که دشمن را بکشی، مشرکین را می‌زنی؛ امر را اطاعت می‌کنی. اگر همین طور هستی یآوری؛ یاورِ منتظر؛ اما مشکل است، از دنیا گذاشتن سخت است.

من دقیقه‌ای در این دنیایی که به منزله استخوان خوک

در دهان سگ خوره دار است، نمی خواهم باشم، اما جان خودم را حفظ می کنم؛ تا این حرف ها را افشا کنم. خیلی دلم می سوزد! یعنی تمام جانم آتش می گیرد که شما قدر این حرف ها را نمی دانید! از بین رفتن یکی از این حرف ها برایم بدتر از آن است که همه دنیا برایم باشد و از بین برود. چرا؟ نجات بشر در این حرف هاست، می خواهم از این دنیا و خلق نجات پیدا کنید و در دامن زهرای عزیز (علیها السلام) باشید! گاهی به امام زمان (عجل الله فرجه) می گویم: آقا جان! من این حرف ها را با گریه از شما می گیرم، با خنده تحویل مردم می دهم؛ رفقا این حرف ها را قدردانی کنند.

به حضرت عباس، نجات شما در این حرف هاست.

رفاقت با امام زمان (عجل الله فرجه) و حضرت زهرا (علیها السلام) در این حرف هاست. خنثی کننده لهو و لعب و بی امری، این حرف هاست؛ بیایید سرافراز باشید در تمام خلقت. ای خدا! این حرف ها در گوشت و پوست و خون ما اثر کند. از خدا بخواهید؛ حرف ها خسته تان نکند، تشنه باشید. اگر تشنه این حرف ها باشید، به دینم قسم، حضرت زهرا (علیها السلام) از آن آب زندگانی که محبت خودش و امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، به شما می دهد؛ به دینم، راست می گویم! اگر این جووری باشید، فقط به خواست امام زمان (عجل الله فرجه) رضایت دارید.

این حرف ها حرف خلق نیست، عنایت وجود مبارک امام

زمان (عجل الله فرجه) است؛ قدردانی کنید، ضبط کنید و در وجودتان پیاده کنید؛ آن وقت پیش خدا و ائمه طاهرين (عليهم السلام) خیلی احترام دارید. نتیجه اش این است که شما باید تسلیم باشید! تسلیم امیرالمؤمنین علی بودن نعمت است، نه این که به زبان بگویید امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را می خواهیم. امرش را باید اطاعت کنید، امر وجود علی «علیه السلام» سخاوت است. امام زمان (عجل الله فرجه) یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستی شان خداست، مقصدشان سخاوت است. خدا از سخاوت خوشش می آید، هر چقدر که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را می خواهد، سخاوت را هم می خواهد، سومی ندارد! چرا؟ با سخاوت حاجت

برادر مؤمن را برمی آوری. همین طور می فرماید: «کُلَّ یومٍ عاشورا»؛ هر روز یاد فقرا باشید! هیچ عبادتی از این بالاتر نیست: یکی خواستن امیرالمؤمنین علی «علیه السلام»، یکی هم صدقه.

شما عزت نخواهید، همت بخواهید! دلم می خواهد بهتر با آقا رفیق باشید! باید خداپرست باشید و علی خواه و سفارش آن ها را بخواهید؛ سفارش آن ها متقی است. کدامتان این طور هستید؟! این حرف ها مثل ندای آسمانی است، به قول عزیز من، حاج ابوالفضل می گوید: حرف های تو مثل حرف هایی است که وقتی امام زمان (عجل الله فرجه) می آید می زند. رفقای عزیز! والله، خدای تبارک و تعالی قلب شما را منور کرده به ولایت که

این حرف‌ها را قبول می‌کنید؛ مردم قلبشان به جنایت وصل است. دلم می‌خواهد راحت و آسوده باشید، همیشه در خط ولایت باشید تا زمان رجعت. توجه کنید! من یکی ولایت، یکی شما را می‌گذارم که دفاع از ولایت کنید! باید مدد از حضرت زهرا (علیها السلام) بخواهید، این حرف‌ها رشد می‌کند، برسانید دست امام زمان (عجل الله فرجه)! امام زمان (عجل الله فرجه) هم می‌فرماید: ای کسانی که دست از مادرم زهرا (علیها السلام) برداشتید و امرش را اطاعت کرده‌اید، از شما تشکر می‌کنم!

رفقای عزیز! بیایید مؤمن بشوید، بیایید در باند ولایت، ساقط نشوید، حوصله‌تان سر نرود، هر روز باید تشنه

ولایت باشید. از دو روز قبل که شما می خواهید این جا تشریف بیاورید، در دل من یک شادی بالخصوص است؛ می گویم رفقایم را می بینم. اگر یکی از شما این جا نیاید، ناراحت می شوم؛ چون که من حساب می کنم حضور شما، حضور در مقابل امام زمان (عجل الله فرجه) است، حضور در مقابل امام صادق (علیه السلام) است.

امام صادق (علیه السلام) دو مرتبه غبطه می خورد؛ یک غبطه برای ظهور امام زمان (عجل الله فرجه) می خورد و می فرماید: اگر من زنده باشم، سید حسنی و سید یمانی هم بیایند، جانم را برای وجود مبارک امام زمان (عجل الله فرجه) حفظ می کنم؛ چون مقصد خدا، یعنی رجعت به دست امام زمان (عجل الله فرجه) محقق

می شود و مقصد خدا افشا می شود. حقیقت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را فقط امام زمان (عجل الله فرجه) می تواند افشا کند. یک مرتبه دیگر هم غبطه می خورد و می فرماید: من خودم را حفظ می کنم برای یک مجلسی که حرف ما اهل بیت (علیهم السلام) در آن زده شود؛ تا در آن مجلس حضور پیدا کنم. چرا امام صادق (علیه السلام) غبطه می خورد؟ مگر احتیاج دارد؟! به هل من ناصرٍ شما حسرت می خورد. می بیند شما دارید ائمه (علیهم السلام) را یاری می کنید، پس شکر ولایت را بکنید!

خدا دارد شما را برای ماورا پرورش می دهد، پرورش می دهد که مثل امام حسین (علیه السلام) شوید، مثل

امام زمان (عجل الله فرجه) شوید، نه این که خودش بشوید، آن وقت قبولتان کند؛ این جا پرورش گاه توحید است نه پرورش گاه ضلالت، تمام این ها را خلق به هم می زند. از هر جا که حرکت می کنید به جلسه ولایت بیایید، چرخ ماشینتان که دور می زند، حضرت زهرا (علیها السلام) خبر دارد که می آید حمایت از حسینش کنید. خود امام زمان (عجل الله فرجه) هم دنبال امام حسین (علیه السلام) می رود. هر کسی که دنبال امام زمان (عجل الله فرجه) می رود، انگار دنبال امام حسین (علیه السلام) می رود.

کسانی که از جلسه ولایت رفتند، از امر ولایت رفتند؛ این جا دارد امر ولایت افشا می شود. من دلم می خواهد

تمام وجود شما بگوید علی! بگوید امام زمان! بگوید متقی! این زبان، زبان خداست. کلام، کلام خداست. الحمد لله شکر رب العالمین، من نگاه می کنم می بینم همه شما همین طور هستید. من از شما تشکر می کنم که این جا می آید. والله بالله، این جلسه عنایت امام رضا (علیه السلام) است، عنایت می کند این حرف ها را بزنم.

حضرت زهرا (علیها السلام) در مجلسی که حرف حسینش باشد، حاضر می شود. وقتی شما روضه می خوانید، زهرای عزیز (علیها السلام) گریه می کند، اما روضه خوان حضرت زهرا (علیها السلام) باشید؛ نه این که خلق را تأیید و تشویق کنید و مجلس امام حسین (علیه السلام) را پرچم مقصد خودتان بکنید! زهرای عزیز

(علیها السلام) روضه خوان حقیقی را ضمانت می کند. خدا رحمت کند مرحوم اشراقی بزرگ، پسر حاج میرزا محمد ارباب را! روضه خوان خوبی بود، عظمتی داشت. شب عاشورا در مسجد آمد، عبا و عمامه اش را کناری انداخت و روی منبر رفت و همین طور می گفت: حسین! حسین! اصلاً در و دیوار می گفت: حسین! حسین!

حالا مرحوم اشراقی مکه نرفته بود، باغ و زمین داشت، وقتی از دنیا رفت، یک نفر در عالم رؤیا دید؛ او را آوردند و آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او فرمود: چرا مکه نرفتی؟! به ملائکه گفت: او را ببرید و عقاب کنید. وقتی داشتند او را می بردند، به او گفتند: اگر این خانم برای تو کاری بکند. گفت: او کیست؟ گفتند: حضرت زهرا

(علیها السلام) است! خدمت حضرت زهرا (علیها السلام) آمد و گفت: زهراجان! من که متوجه نبودم که این قدر کار دقیق و سخت است! بیا واسطه من بشو! حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود: او را برگردانید! زهرای عزیز (علیها السلام) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: چرا می خواهی روضه خوانِ حسینِ مرا عقاب کنی؟ فرمود: زهراجان! او مکه نرفته است؛ یعنی می گویی ما امر خدا را اطاعت نکنیم؟! حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود: آیا امر خدا این است که شما بگویی روضه خوانِ حسینِ مرا عقاب کنند؟! این جا حضرت زهرا (علیها السلام) ناراحت شد. یک دفعه امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: زهراجان! پسرت مهدی (عجل الله فرجه) را صدا بزن؛ تا

امسال به جای او یک حج به جا آورد. حضرت مهدی (عجل الله فرجه) حاضر شد و فرمود: مادر جان! چه شده؟ فرمود: امسال یک حج از برای ایشان به جا بیاور!

بین اشراقی حضرت زهرا (علیها السلام) را تأیید کرد که در آن دنیا او را شفاعت می کند. وای به حال روضه خوانی که کس دیگری را تأیید کند و حضرت زهرا (علیها السلام) را تأیید نکند! قیامت هم روضه خوانی اش به درد نمی خورد. رفقای عزیز! حضرت زهرا (علیها السلام) این جاست؛ ولی چطور آن جا می رود و مرحوم اشراقی را شفاعت می کند! متقی هم این جاست، چطور می رود و می بیند! متقی هم همان است. متقی را حضرت زهرا (علیها السلام) تهیه کرده؛ این هایی که

متقی را قبول ندارند، حضرت زهرا (علیها السلام) را هم قبول ندارند.

آن روضه‌ای که مرحوم اشراقی خواند، به نام حضرت زهرا (علیها السلام) خواند، به خاطر همین امیرالمؤمنین (علیه السلام) حرف حضرت زهرا (علیها السلام) را قبول کرد و او را بخشید. امام صادق (علیه السلام) هم می‌فرماید: ما حجت از برای خلق هستیم و مادرمان زهرا (علیها السلام) حجت است از برای ما؛ این است که باید حضرت زهرا (علیها السلام) امر کند؛ تا امام زمان (عجل الله فرجه) حاضر شود و برای او حج به جا آورد.

از متقی، دین صادر می‌شود؛ ولایت صادر می‌شود. شما

توجه ندارید! کلام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را وقتی اجرا نکردند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) خانه نشین شد. شما هم اگر این حرف ها را اجرا نکنید، من خانه نشینم. حرف امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اگر اجرا می شد، نه زهرا ی عزیز (علیها السلام) کشته می شد، نه امیرالمؤمنین (علیه السلام) خانه نشین می شد، نه امام حسین (علیه السلام) کشته می شد؛ چرا؟ امام حسین (علیه السلام) می فرماید: من کشته جلسه بنی ساعده ام. بنی ساعده چه کردند؟ خلق را تأیید کردند. کارها و جلساتی که اسم امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در آن نباشد، اسم خلق باشد، جلسه بنی ساعده آخرالزمان است.

جلسه ولایت مثل دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) است؛ گناه در آن نیست. صادراتش ولایت و تشویق ولایت است. صادراتش امر خدا، مقصد خدا و خواست حضرت زهرا (علیها السلام) است. همین طور که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) مشابه ندارد، این جلسه هم مشابه ندارد. چرا؟ خواست ائمه طاهرین (علیهم السلام) است. خواست آنها خصوص خودشان است، مشابه ندارد.

شما باید فدایی این جلسه باشید، جانتان را بدهید برای این جلسه؛ وقتی فدایی باشید، خدایی هستید؛ چون رشد شما در این جاست. مگر نگفتم این جا چاهی بود، آنچه که بشر احتیاج داشت، از آن می جوشید؛ آقای

بزرگواری گفت: این‌ها را جمع کن؟! یعنی آنچه که بشر احتیاج دارد، پیش متقی است و رفع تمام احتیاج بشر این حرف‌هاست. تو آخر به کجا احتیاج داری؟! این بچه هشت ساله، دوازده ساله، پیش من آمده و صد تومان، دویست تومان می‌دهد و می‌گوید: من می‌خواهم کمک به افطاری بدهم. آدم روحش می‌رود پیش این بچه‌ها. می‌خواهم بگویم این بچه‌ها کجا این طوری شدند؟ در این جلسه شدند.

دل‌م می‌خواهد پاسدار این جلسه باشید؛ تا این‌شاء‌الله به امید خدا، آن را به دست حضرت مهدی (عجل‌الله فرجه) بدهید. هر کدام از شما که از این جا کارشکنی کنید و بروید، زهرای عزیز (علیها السلام) را

ناراحت کرده‌اید، الآن حضرت زهرا (علیها السلام) به شما افتخار می‌کند. این جلسه‌ای است که خواست حضرت زهرا (علیها السلام) است، زهرا ی عزیز (علیها السلام) کجا می‌رود؟ فقط این جا می‌آید، آیا چیزی می‌خواهد؟! آیا محتاج است؟! مانند همسر عزیزش است که در دکان می‌شم می‌رود؛ چون که می‌شم ولایتش را از دست نداده. اگر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) این جا تشریف آورده، زهرا ی عزیز (علیها السلام) و بقیه ائمه (علیهم السلام) هم تشریف آورده‌اند، می‌آیند تا ما را به اصطلاح تأیید کنند، ما هم باید قدردانی کنیم. این جا که می‌آید خدا را شکر کنید! شما مهمان حضرت زهرا (علیها السلام) هستید. این قدر کار مهم است که الآن امام زمان

(عجل الله فرجه) به شما غبطه می خورد؛ شکرانه کنید!

آقا امام رضا (علیه السلام) به من فرمود: حسین! کم این رفقا نگذار! شما هم باید همیشه راجع به ولایت مطالعه داشته باشید! ما این جا آمده ایم تمرین ولایت کنیم، نه این که ولایت را صادر کنیم، این حرف ها را نمی شود به این زودی صادر کرد. ما این جا جمع شده ایم تمرین کنیم تا آقایمان، امام زمان (عجل الله فرجه) بیاید! تمرین کنیم تا این ولایت پدر و مادری را از ما نگیرند. ما باید پاسدار ولایتمان باشیم و از ولایتمان حفاظت کنیم، امروز دزدهایی پیدا شده اند که هیچ کاری ندارند، فقط می خواهند ولایت ما را بدزدند و ببرند! ما باید مواظب باشیم!

من به همه می گویم: حفظ کنید خودتان را! شما خیال نکنید شیطان بازیتان نمی دهد، به خدا گفته به عزت و جلالت قسم، تمام بنی آدم را گمراه می کنم، مگر صالحینشان را؛ آن ها که پناه به تو بیاورند. حالا ببینید من چه می گویم! خدا می گوید: بیا در پناه من تا تو را حفظ کنم. خدا چه چیزی را حفظ می کند؟ ولایت را حفظ می کند. خدا کجاست که پناه به او ببرید؟ باید پناه به ولایت ببرید. پناه به امرش ببرید، امر خدا علی بن ابی طالب (علیهما السلام) است. اگر امر ولایت را اطاعت کردید، پناه به خدا بردید. رفقای عزیز! شما امتحان می شوید که از این جا دست برندارید، ما این جا تمرین رجعت می کنیم، اما خیلی ها رفوزه می شوند و از تمرین

در نمی آیند!

یقین کنید در تمام خلقت چنین جلسه ای نیست. بدانید این جا سیر ولایت به شما داده می شود نه حرف ولایت! سیر بالاتر است! واللّه، این جا آمدن پاسخ دادن به هل من ناصر حضرت زهرا (علیها السلام) است! شما نسبت به جلسه باید غیرت داشته باشید. همین طور که به ناموستان غیرت دارید، به جلسه ولایت هم باید غیرت داشته باشید؛ باز هم بالاتر است. در جلسه ولایت با امام زمان (عجل الله فرجه) و امرش ارتباط دارید.

رفقای عزیز! اگر دنیا را نبینید، امام زمان (عجل الله فرجه) را می بینید، با امام زمانتان نجوا

می‌کنید. این قدر امام زمان (عجل‌الله فرجه) می‌خواهد
با شما نجوا کند.

یک دم غافل از آن شاه نباشید
شاید دم
زند آگاه نباشید

ما باید دائم با امام زمانمان نجوا کنیم؛ یعنی امام زمان
(عجل‌الله فرجه) در قلبمان، دهان و زبانمان باشد. یا
امام زمان بگوید! آن وقت اتصال هستید، «حبلُ
المتین» که گفته همین است. من حرفم با شما این
است که با خدا و امام زمان (عجل‌الله فرجه) حرف بزنید!
او اجازه داده، مگر شوخی است؟! مگر هر کسی می‌تواند
حرف بزند؟! تقصیرکاری خودتان را ببینید! یونس وقتی

افتاد در دهان ماهی، دید همه می گویند: یا علی! گفت: «یا لایله الا انت سبحانک انّی کنت من الظالمین». خدایا! ما در این دنیایی آمده ایم که همه می گویند ناعلی! خدایا! نجاتمان بده! به تمام آیات قرآن، اگر این طور باشید، هم خدا، هم امام زمان (عجل الله فرجه) و هم حضرت زهرا (علیها السلام) به شما نظر می کنند.

تمام زمان خلقت، دست امام زمان (عجل الله فرجه) و علی بن ابی طالب (علیهما السلام) است. لذت، با خدا و ائمه (علیهم السلام) حرف زدن است. شما هنوز بیتوته شب ندارید که ببینید چقدر لذت دارد! بلند شوید با خدا و امام زمان (عجل الله فرجه) حرف بزنید! پیوندتان را قطع نکنید! من به خدا می گویم: اگر آنچه را که به امام

زمان (عجل الله فرجه) دادی، به من بدهی؛ یعنی اگر نباشم، عالم فروریزان بشود، اما کم محبت خودت و امیرالمؤمنین (علیه السلام) بگذاری، به من جفا شده! اگر اسم علی (علیه السلام) را از من بگیری و تمام خلقت را به من بدهی، به من جفا شده؛ تو جفاکار نیستی! این است آن کنار رفتن و با امام زمان (عجل الله فرجه) حرف زدن.

حضرت زهرا (علیها السلام) و امام زمان (عجل الله فرجه) سفارش پرونده ها را می کنند، خدا هم می پذیرد. خدا هم منتظر حضرت علی (علیه السلام) و حضرت زهرا (علیها السلام) و امام زمان (عجل الله فرجه) است که این کار را بکنند؛ این ها با هم عشق بازی می کنند. وقتی

حضرت زهرا (علیها السلام) خشنود شود، تمام خلقت لذت می برند؛ حالا شما هم علی حقیقی بگویید، زهرای عزیز (علیها السلام) خشنود می شود، آن وقت با تمام خلقت نجوا می کنید و هماهنگ می شوید! با نعمت های خدا ندای امام زمان (عجل الله فرجه) را لیبیک بگویید! خدایا! محبت این حرف ها از دلشان نرود تا امام زمان (عجل الله فرجه) بیاید! شخصی هم هست که محبوب امام زمان (عجل الله فرجه) است؛ محبوب امام زمان (عجل الله فرجه) باید مقصد امام زمان (عجل الله فرجه) را بگوید، مقصد امام زمان (عجل الله فرجه) مادرش زهرا (علیها السلام) است، مقصد امام زمان (عجل الله فرجه) علی بن ابی طالب (علیهما السلام) وصی رسول الله

(صلی الله علیه وآله) است. آیا هستیم یا نیستیم؟!

تو را به حضرت عباس، قدر این حرف‌ها را بدانید! شب که می‌شود، این حرف‌ها را بخوانید و گریه کنید، بگویید: الحمد لله ما این حرف‌ها را فهمیدیم. ولایت را فهمیدیم، امر و خدانشناسی را فهمیدیم، بیزاری از عمر و ابابکر و پیروانش را فهمیدیم؛ شکر کنید خدا را! شما رشد معنویت کرده‌اید، رشد واقعیتان کم است. شما جزء گروه آتش بودید، الآن جزء گروه بهشت شده‌اید، اما من توقع دیگری دارم! می‌خواهم اگر با امام زمان (عجل الله فرجه) رابطه دارم و حرف می‌زنم، شما هم حرف بزنید و رابطه داشته باشید! ناراحت می‌بینم کسری دارید. اصل معرفت به امام این است با امامت

حرف بزنی. شما باید معرفت را از امام زمان (عجل الله فرجه) بخواهید، از علی مرتضی (علیه السلام) و زهرای عزیز (علیها السلام) بخواهید. اگر یک نظر کند، آنچه معرفت در خلقت است، در چاله جگرت می ریزد! چون که معرفت پیش آن هاست.

من نظرم این است: الآن که این جا هستید، این کتابها را می خوانید، این حرفها را می زنید، با هم مرور می کنید، باید درونتان این باشد: یا امام زمان! شب قدر، شب اندازه گیری است؛ تو پرونده های ما را بهش رسیدگی می کنی! همیشه ملائکه به تو نازل می شوند؛ اما امشب، خدا افشا کرده! مثل امشب افشای ولایت است. حالا ما باید گدای ولایت باشیم. امشب بیایید گدایی

کنیم! بفهمیم ما «هستی» نداریم، کسری داریم. هستی
بشر ولایت است!

خدایا! ولایت ما را حفظ کن!

امام زمان! همیشه در حضور تو باشیم! اگر نباشیم
سقوط کردیم، ما را یاور خودت قرار بده!

ما عبادتی نباشیم، اطاعتی باشیم! آن عبادت ما، قبول
و مقبول در درگاه شما باشد.

امشب به ما تخصص ولایت بده؛ یعنی ما مثل اویس،
ولایت را بشناسیم!

امام زمان! بغض دشمنان مادرت زهرا را به ما بده! ما تا
حالا ممکن بود که یک ذره حُب آن‌ها را داشته باشیم،

آن را هم از ما بگیر!

امام زمان! به مادرت بگو امشب به ما راه بده! یک کاری کن که مادرت زهرا (علیها السلام) از ما منزجر نباشد!

همین طور که جدّت امام حسین (علیه السلام) «هل من ناصر» گفت، الآن مادرت هم دارد «هل من ناصر» می گوید، اما ما از آن کسانی باشیم که حضرت زهرا (علیها السلام) ما را می پذیرد و پیرو خلق نباشیم! عمویش عباس کاری نکرد، پیرو خلق شد؛ راهش نداد! حالا اگر راه بهش ندهد، در قیامت هم راه نمی دهد؛ آدم سرگردان می شود! یا امام زمان! کاری بکن که ما سرگردان نباشیم!

یا امام زمان! قلم عفوی روی گناهان ما بکش که مورد
غضب تو نباشیم، ما را عفو کن!

ما شخصی را سراغ داریم که به تو گفته: اگر می خواهی
مرا غضب کنی، اولاً که عفو کن! اگر می خواهی غضبم
کنی، مرا سگ در خانه ات قرار بده! ما را هم این جوری
بکن!

امام زمان! اتصال ما را از خودت قطع نکن!

شخصی است که وقتی شما گفتی خوشی ها تمام شد، او
گفت دو تا خوشی مانده؛ یکی آدم خدمت امام زمانش
برسد، یکی بیتوته شب! خدایا! از آن حال ها به ما هم
بده! خدایا! تو به پیامبرت گفتی من بهت دادم، به ما

هم بده! حالا که دادی نگه‌مان دار! ما ایمانمان را به خلق ندهیم؛ این محبت عاریه نباشد، ثابت باشد!

امام زمان! این بچه‌های ما و آد صالح باشند، گیر شکارچی‌ها نیفتند که دینشان را ببرد؛ چون خدا می‌گوید: از روح خودم به این‌ها دمیدم! این بچه‌های ما نور را رها نکنند و خلق را بگیرند؛ همیشه در حضور شما باشند!

خدایا! امام زمان! ما عهد و پیمان می‌کنیم دیگر گناه نکنیم.

امام زمان! ما را موفق کن به کار خیر. تو را به حق مادرت زهرا، دعای ما را مستجاب کن!

خدایا! تتمه عمر ما را در راه خودت قرار بده، در صراط مستقیم باشد؛ صراط مستقیم علی بن ابی طالب (علیهما السلام) است!

شب قدر، شب گدایی است، از اولش که می خواهی شروع کنی، بگو: خدایا! حال به ما بده! یک نیرویی به ما بده، ما را موفق کن؛ با خودت آشنا کن! خدایا! ما را موفق کن؛ با خودت، با امام زمان (عجل الله فرجه) حرف بزنیم!

اگر می گویم محبت دنیا را از دل ما بیرون کن، محبت آنچه که غیر امر است، دنیاست! خدایا! یک جوری باشد که ما در بست در اختیار تو و امر تو باشیم، امر تو علی بن

ابی طالب (علیهما السلام) است.

شب قدر، باید شب زنده داری کنید؛ یعنی شب زنده ای باشد برای شما! ببین می گوید: هر شبی چقدر از اهل جهنم را خدا می آمرزد، آن موقع شب قدر مطابق همه آنها می آمرزد. خدایا! تو را به حق امام زمان، به حق حقیقت حضرت زهرا، حقیقت اینها، ما را از این دنیا و لهو و لعب نجات بده! همین طور که اهل جهنم را نجات می دهی، ما را از حوادث دنیا و خلقی که غرق دنیا هستند، نجات بده! خدایا! همین طور که اهل جهنم را نجات دادی به واسطه ولایت، حُبِّ دنیا را از دل ما بیرون کن!

خدایا! ما را پیرو امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام زمان
(عجل الله فرجه) قرار بده!

خدایا! به ما صفات امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را
بده! فرمود: حسن جان! حسین جان! من در خرابه‌ها
می‌رفتم، به آن‌ها سر می‌زدم؛ من در ظاهر می‌روم، شما
بروید به آن‌ها سر بزنید! خدایا! ما هم از آن‌ها باشیم که
به فکر فقرا باشیم، به فقرا سر بزنیم!

خدایا! تو را به حق امیرالمؤمنین، من و عناد را از ما بگیر،
خودت و ائمه (علیهم السلام) را به ما بده!

خدایا! این رفقا، عزیزانی که دستِ دهنده دارند،
تهی دستشان نکن! همیشه قلبشان شاد به این‌که

خدایشان تو هستی، ولایتشان علی (علیه السلام) است و
حُجَّتشان امام زمان (عجل الله فرجه) است؛ ما را به این
دلخوش بگردان!

از امام زمان (عجل الله فرجه) خواهش کنید! از پیشگاه
مقدسش بخواهید؛ یقین ما را زیاد کن؛ فردای قیامت ما
را با یقین محشور کن! بیایید یقین کنید به حجت بن
الحسن، امام زمان (عجل الله فرجه)!

امام زمان (عجل الله فرجه) را خدا برای رجعت نگه
داشته است. خدایا! ما را نگه دار؛ همین طور که امام
زمان (عجل الله فرجه) را نگه داشتی.

خدایا! مغز ما، مغز حقیقت باشد؛ مغز حقیقت، امام زمان

(عجل الله فرجه) را می خواهد نه کس دیگری را.

«قلب المؤمن عرش الرحمن» محبت امیرالمؤمنین علی
(علیه السلام) و امام زمان (عجل الله فرجه) درونت باشد،
نه حرفش را بزنی. بیا امام زمان (عجل الله فرجه) و خدا
را دوست داشته باش، با آن محشور می شوی.

آقا جان! یا امام زمان! یک تجلی در قلب ما بکن!
آقا جان! قربانت بروم، امام زمان! ما را دریاب! خودت را
در قلب ما معرفی کن! در زبان ما معرفی شدی، در
قلبمان هم معرفی بشوی؛ قلب ما به غیر از تو کسی را
قبول نکند، اگر غیر تو خواست در آن برود، جیغ بزند.

خدایا! خودِ امام زمان (عجل الله فرجه) را به ما بده! اگر

خودش را به ما دادی، بالاتر همه خلقت را داده‌ای. حالا توفیق بده امرش را اطاعت کنیم. اگر امرش را اطاعت کنیم، هم خودت، هم امام زمان (عجل الله فرجه)، هم پیامبر (صلی الله علیه وآله) و هم احکام را به ما داده‌ای؛ همه چیز به ما داده‌ای. من این را خواستم، ان شاء الله امیدوارم که شما هم همین را بخواهید؛ بعد هم گفتیم: حالا حفظمان کن که امرش را اطاعت کنیم.

امام زمان خواستن که تمام شدنی نیست، تازه اول کار است، آن وقت خدا هدایا به شما می‌دهد؛ خوشی آن طرف است.

خدایا! ما را در قیامت خنده‌رو کن! رفیق عزیز! می‌گوید:

این جا نخند، قیامت بخند که: من هستم که همراه امام زمان (عجل الله فرجه) بودم، من هستم که امر متقی را قبول کردم! قیامت بخند نه این جا! این جا زهرا (علیها السلام) گریه می کند، دشمنش خنده می کند؛ تو دشمن زهرا نشو! عزیزم! دوستت دارم!

خدا می داند چنان من از دنیا بیزارم، اسیرم توی دنیا. اصلاً محبتش را ندارم، همه اش یاد این ها می افتم و فقط گریه می کنم؛ می گویم: حسین جان! به قربان بچه های کوچک، کوچک بروم؛ پدر پدر می کردند. قدری بیایید در این فکرها، تا محبت دنیا از دلتان بیرون برود. هر کجا که هستید، یاد امام حسین (علیه السلام) و بچه هایش باشید.

در عاشورا دختری دامنش آتش گرفته بود، مردی رفت
دامن را خاموش کرد، یک ذره محبت از او دید، صدا زد:
راه نجف از کجاست؟ گفت: ای دختر! می خواهی چه
کنی؟ گفت: می خواهم پدرم علی را خبر کنم. بابایم که
مُرده نیست. بابا! بیا ما را کمک کن! ای فریادرس کل
خلقت! بیا به فریاد ما برس!

یا علی